



تبرستان

www.tabarestan.info

شاهرخ مسکوب

درآمدی به اساطیر ایران



تبرستان
www.tabarestan.info

درآمدی به اساطیر ایران

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

شاهرخ مسکوب

درآمدی به اساطیر ایران



فرهنگ جاوید

تبرستان

www.tabarestan.info



شاهرخ مسکوب
۱۳۸۴ - ۱۳۰۴



فرهنگ جاوید

دفتر مرکزی: تهران، میدان امام حسین، خیابان صفای شرقی، کوچه شهید احمد جاوید
شماره ۱۷، طبقه سوم صندوق پستی ۵۴۳۱-۴۲۵۵
تلفن: ۳۳۳۱۵۰۳۸

Shahrokh Meskoob
An Introduction to Iranian Mythology
Farhang-e Javid Publication, 2015

درآمدی به اساطیر ایران

شاهرخ مسکوب	ویراسته علیرضا جاوید
مجموعه فرهنگ و علوم انسانی	دبیر مجموعه: علیرضا جاوید
مدیر هنری، طراح جلد: محمدباقر جاوید	صفحه آرا: احمد جاوید
ناشر: انتشارات فرهنگ جاوید	لیتوگرافی: امین گرافیک
چاپ متن: جباری	چاپ جلد: تنها
چاپ اول: ۱۳۹۴	تعداد: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۵,۰۰۰ تومان	صحافی: رثوف
کلیه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای انتشارات فرهنگ جاوید محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.	

Meskoob, Shahrokh, 1924-2005.

مسکوب، شاهرخ، ۱۳۰۴-۱۳۸۴.

درآمدی به اساطیر ایران، شاهرخ مسکوب، تهران: فرهنگ جاوید، ۱۳۹۴.

۱۰۴ ص. (مجموعه فرهنگ و علوم انسانی)

ISBN: 978-600-6182-74-2

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۸۲-۷۴-۲

درآمدی به اساطیر ایران

عنوان اصلی:

۱. اساطیر ایران ۲. اساطیر

۳۸۳۴۱۷۳

۱۳۹۴



فهرست

تبرستان
www.tabarestan.info

۹	یادداشت حسن کامشاد
۱۱	یادداشت ویراستار

بخش اول کلیات اسطوره

۱۹	۱ اسطوره چیست؟
۲۳	۲ تفسیر اسطوره
۴۷	۳ کلیاتی درباره اقوام هندواروپایی
۵۱	۴ زبان‌های ایرانی
۵۵	۵ منابع اطلاع از اساطیر ایران

بخش دوم اساطیر ایران

۶۱	۱ طرح مسئله
۶۳	۲ اسطوره در اندیشه ایرانی

۸۱	۳ ایزدان جنگ
۸۷	۴ اندیشه جنگ در حماسه
۹۷	نمایه



یادداشت حسن کامشاد

تبرستان
www.tabarestan.info

در میان انبوه اوراق و دفترچه‌های بازمانده از شاهرخ مسکوب، به تعدادی جزوه درس گفتار برخوردیم و یادم آمد در اوایل دهه ۱۳۵۰ از او دعوت شده بود در "مدرسه عالی تلویزیون و سینما" اساطیر ایران تدریس کند.

سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران پس از آغاز به کار و گسترش فعالیت‌هایش دریافت که مانند دیگر مؤسسات آموزشی، نیازمند نیروی انسانی کارآزموده در بخش‌های گوناگون آن سازمان است. بدین منظور در سال ۱۳۴۸ "مدرسه عالی تلویزیون و سینما" تأسیس شد تا دانش‌آموختگانش در سازمان رادیو-تلویزیون و حوزه سینما مشغول به کار شوند.

شاهرخ مسکوب، به طوری که می‌دانیم، از نوجوانی شیفته شاهنامه بود و همان‌گونه که حاشیه‌نویسی‌های او بر مجلدات شاهنامه بروخیم و شاهنامه چاپ مسکوطی سالیان دراز نشان می‌دهد، به اسطوره و تطور آن در حماسه توجه ویژه داشت.^۱ علاوه بر این‌ها، به ترجمه برخی تراژدی‌های کلاسیک یونان

۱. رجوع کنید به کتاب اخیراً منتشرشده شاهنامه در دو بازخوانی و نیز مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار و سوگ سیاوش.

از جمله افسانه‌های تَبای سوفوکلِس (شامل اودیپوس شهریار، اودیپوس در کلنوس، آنتیگونه) و پرومته در زنجیر نوشته آشیل (آیسخولوس) پرداخته بود. مسکوب اسطوره را دستگاه "منطقی" و بسامان نمی‌دانست یا دست‌کم سامان آن را جدا از منطق امروزی ما تلقی می‌کرد. «در تفسیر اسطوره، روش و معیاری نهایی وجود ندارد و آن را می‌توان در زمینه‌ها یا برداشت‌های متفاوت، بین و مابعدالطبیعه، عرفان، فلسفه، زبان‌شناسی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی و ژوان‌کاوی و جز آن بررسی کرد و فهمید، به نحوی که هر یک از آن‌ها در تعبیر و دریافت خود درست و پذیرفتنی باشد چون‌که اسطوره، مانند زندگی و طبیعت زنده، در ژرفای خود حقیقت‌های گوناگونی نهفته دارد و هر حقیقتی می‌تواند بسته به نگاه بیننده، یکی از چهره‌های خود را جلوه‌گر سازد.»

در اساطیر ایران، انسان برای دستیاری خدا در نبرد با بدی به جهان می‌آید. از درماندگی او در میدان عمل نشانی نیست. اندیشه و عمل آدمی یکی است و بشر از طبیعت جدا نشده است. انسان حماسه برای دست‌یافتن به طبیعت پیرامون با نیروهای طبیعی و ماورای طبیعی، با آدمیان و دیوان و خدایان می‌جنگد؛ «بهروی این جهانی، سعادت و کمال روح اوست و رستگاری او در پیروزی است.»

حسن کامشاد

لندن، ۲۰۱۵/۳۹۳



یادداشت ویراستار

تبرستان
www.tabarestan.info

متن حاضر تقریرات شادروان مسکوب است که به صورت درس گفتار ایراد شده است. متنی که برای چاپ در اختیار ناشر قرار گرفت صورت خام نسخه برداری شده از روی نوار آن خطابه ها بود و نیازمند پاره ای اصلاحات. بنابراین ویراستار با توجه به اقتضای متن و بدون دخل و تصرف در لحن و سبک و نشر مؤلف آن را به شرح ذیل سامان داده است:

۱. ابتدا کل متن بخش بندی و سپس فصل بندی شد.
۲. برای مفاهیم اصلی معادل فرانسه (زبانی که مسکوب به آن مسلط بود و ترجمه می کرد) انتخاب گردید.
۳. مفاهیم و نام های اسطوره ای با کتاب هایی که سیاهه آن خواهد آمد تطبیق داده شد و موارد اشتباه در داخل متن اصلاح و مواردی که محل اختلاف بود در پانویشت ذکر شده است.
۴. در مواردی که نقیصه ای در متن وجود داشته در پانویشت و با ذکر منبع اصلاح گردیده است.
۵. منابع فارسی و لاتین و نقل قول ها با ارجاع به متون مورد اشاره تطبیق

- داده شد و اشتباهات و لغزش‌هایی که ناشی از برگردان نوار صوتی درس‌گفتار بوده اصلاح گردیده است.
۶. مشخصات منابعی که نیامده یا ناقص بوده تصحیح و صورت کامل آن ذکر شده است.
۷. برای درست‌خوانی، مفاهیم و اسامی اسطوره‌ها اعراب‌گذاری شده است.
۸. رسم‌الخط در سرتاسر متن اعمال و ناهمخوانی‌ها اصلاح شده است.
۹. به‌جز منابع فارسی و لاتین مورد ارجاع مؤلف، تمامی پانوشته‌های کتاب از ویراستار است.

منابع ویراستار

ضبط اسامی و مفاهیم لاتین

- سید حسینی، رضا، فرهنگ آثار، جلد ششم، تهران: سروش، ۱۳۸۹.
- گرانث، مایکل و جان هیزل، فرهنگ اساطیر کلاسیک (یونان و روم)، ترجمه رضا رضایی، تهران: نشر ماهی، ۱۳۸۴.
- مجیدی، فریبرز، فرهنگ تلفظ نام‌های خاص، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱.
- مصاحب، غلامحسین، دایرةالمعارف فارسی، ۳ ج (جلد اول و جلد دوم در دو بخش)، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۸۷.

ضبط اسامی و مفاهیم هندو

- سن، کیشیتی مهن، هندوئیسم، ترجمه ع. پاشایی، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۸.

ضبط اسامی و مفاهیم ایران باستان

- آموزگار، ژاله، تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت، ۱۳۸۰.
- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی، اسطوره زندگی زردشت، تهران: چشمه، ۱۳۸۰.
- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست و پاره دوم)، تهران: آگه، ۱۳۷۵.

یادداشت ویراستار ۱۳

رستگار فسایی، منصور، فرهنگ نام‌های شاهنامه (۲ ج در یک مجلد)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۸.

سعادت، اسماعیل، دانشنامه زبان و ادب فارسی، جلد اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۴.

_____، دانشنامه زبان و ادب فارسی، جلد دوم، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۶.

شریفی، محمد، فرهنگ ادبیات فارسی، تهران: فرهنگ نشر نو و معین، ۱۳۸۷.
صدیقیان، میهن‌دخت، فرهنگ اساطیری-حماسی ایران (به روایت منابع بعد از اسلام)، جلد اول: پیشداستان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.

صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹.
کویاجی، جهانگیر کوورجی، بنیادهای اسطوره و حماسه ایران، گزارش و ویرایش: جلیل دوستخواه (با پیوست دو نقد روش‌شناختی از مهرداد بهار)، تهران: آگه، ۱۳۸۸.

موله، م.، ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، تهران: توس، ۱۳۹۱.
هینلز، جان (راسل)، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه و آویشن، ۱۳۷۹.

_____، شناخت اساطیر ایران، ترجمه و تألیف باجلان فرخی، تهران: اساطیر، ۱۳۸۹.

علیرضا جاوید

تهران، ۱۳۹۴

تبرستان

www.tabarestan.info



کتابخانه

www.tab.ir
درآمدی به اساطیر ایران

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

بخش اول

کلیات اسطوره

تبرستان

www.tabarestan.info



۱

اسطوره چیست؟

تبرستان
www.tabarestan.info

اسطوره^۱ خبر، حکایت، قصه یا روایتی است که معمولاً نشانه‌ای از نوعی اعتقاد مابعدالطبیعی و نوعی جهان‌بینی است در دوره‌ای که فرهنگ سینه‌به‌سینه منتقل می‌شد. اسطوره "دنیای مشترک" هر قوم بود؛ پیشامدهای خوشایند و ناخوشایند، مفید و خطرناک را تمهید می‌کرد، رابطه انسان (و قوانین این رابطه) را با نیروهای مابعدالطبیعه رقم می‌زد، جهان فرهنگی بنیاد می‌گذاشت و با این فرهنگ تصویری از عشق و نفرت، ثروت و قدرت، امر جنسی، مرگ و ترس و جز آن می‌ساخت.

اشیا، طبقات اجتماعی، اصناف و خانواده و مشاهده طبیعت وارد یک دستگاه و نظام عظیم الهی-فلکی می‌شوند و خود منشأ تفکر درباره جهان دیگر، آفرینش، اصل انسان^۲ و مقام او در عالم هستی و علت نیکی و بدی

۱. mythe

۲. مقصود "گیومرت" به معنی زنده و گویاست. صورت‌های دیگر آن "کیومرت"، "کیومرت"، "کیومرد"، "کهومرت"، "جیومرت"، "شیومرت"، "جیومرت" و به اوستایی "گیته‌مهرش" به معنی زندگی گذرا یا حیات فانی است. نخستین پادشاه سلسله پیشدادیان و نیز نخستین پادشاه جهان. در اندیشه اسطوره آفرینش "نخستین انسان" یا "پیش‌نمونه انسان" یا "نمونه عالی انسان" است. بسیاری از نوآوری‌ها را به او نسبت داده‌اند از جمله ساختن سلاح، ده

می‌گردند. بدین‌گونه معتقداتی در باب مابعدالطبیعه و طبیعت و اجتماع و اخلاق و جز آن ساخته می‌شود.

انسان همیشه به جهان گرداگرد خود توجه داشته است. اسطوره، بیان و نمودگاری است از "شناخت" انسان از جهان که اکثراً گذشته از صورت ظاهر، برای انسان دارای معنایی باطنی و پنهان نیز است. اسطوره از جهان، طبیعت، خدایان، دیوها و خلاصه از زندگی مادی و معنوی انسان پیشین سخن می‌گوید. عقاید دوره‌های عتیق را درباره هستی از راه نظریه‌های مدون نمی‌توان دانست بلکه از راه اساطیر و آداب و رسوم، نماد و سرگذشت‌ها (که خود اساطیری هستند) می‌توان دریافت. وقتی از اساطیر صحبت می‌کنیم خواه‌ناخواه به دین نیز توجه می‌کنیم، زیرا اسطوره‌ها اکثراً به ادیان تکامل یافته بعدی راه یافته‌اند؛ دین‌های هندی یا سامی از این بابت مثال‌های خوبی هستند. ادیان، بخش بزرگی از فرهنگ بشری را تشکیل می‌دهند خواه کسی مذهبی باشد و خواه نباشد بسته به محیطی که در آن زندگی می‌کند، از میراث فرهنگی خاصی بهره‌مند است که دین در ساختن آن نقشی اساسی داشته و دارد. کسی که در محیط چنین فرهنگی زندگی کند از راه دین با اسطوره ارتباط می‌یابد.

راه دیگر ارتباط با اسطوره و تأثیرپذیری از باورهای اساطیری، فرهنگ غیردینی است، یعنی فرهنگی که هدف اولیه آن تعیین رابطه انسان با مابعدالطبیعه و عالم بالا نیست؛ ادبیات، موسیقی، نقاشی غیرمذهبی، قصه‌ها و باورهای عامیانه، هنر و فولکلور و "معرفت" غیرعلمی.

برای شناخت عمیق فرهنگ یک ملت نمی‌توان از اساطیر آن بی‌خبر بود. مثلاً اگر کسی بخواهد ادبیات کلاسیک غرب را خوب بداند باید اساطیر یونان را که از فرهنگ آن قوم جدا نیست و همچنین تورات را بشناسد، زیرا اساطیر و فرهنگ یونان (وروم) و یهود دو سرچشمه عمده ادبیات اروپایی است. ادبیات

فارسی، به ویژه در عرفان و حماسه، در بسیاری از مفاهیم به نحوی جدایی ناپذیر به اساطیر کهن ایرانی پیوسته است.

رابطه حماسه با اساطیر به حدی است که شناخت حماسه بدون آگاهی از اساطیر ممکن نیست. اساساً اسطوره سرچشمه حماسه است.

پاره‌ای از اسطوره‌ها مثل "افسانه سیمرغ"^۱ در حماسه و عرفان (شاهنامه، مَنَیْقُ الظَّیْر، رسالة الظَّیْر^۲ سهروردی) راه یافته است ولی هرجا به نحوی و با معانی خاص خود. البته دریافت و تعبیر شعر حماسی با شعر عرفانی از یک اسطوره متفاوت است. در ادبیات امروز ایران نیز دریافت‌ها و استنباط‌ها و صورت‌های خیالی^۳ و موارد دیگری هست که به اساطیر دوران کهن مربوط می‌شود. ازاین گذشته عقاید، آداب و رسوم، جشن‌ها و سوگواری‌ها همچنان در زندگی فرهنگی و اجتماعی هر ملت نقشی عمده و قابل توجه دارند.

انسان پیشین از راه اساطیر به طبیعت و مابعدالطبیعه معرفت می‌یافت اما برای انسان امروز، اساطیر وسیله‌ای است برای معرفت به گذشته و آشنایی با امروز خود تا آن حد که با گذشته ارتباط دارد. پس اسطوره وسیله‌ای است برای معرفت به تاریخ و فرهنگ خود اساطیر و، حتی، برای حصول معرفت به جهان ذهنی‌ای که انسان امروز در آن به سر می‌برد. البته نه شناخت علمی با توجه به رابطه علت و معلولی بین اشیا و چیزها بلکه معرفت یا شناختی باطنی به واسطه

۱. سیمرغ (Simory) در اصل سین-مرغ (Sèn-mory) است. در اوستا کلمه "سینه" آمده که به شاهین، باز و عقاب ترجمه کرده‌اند؛ و گویند شباهت‌هایی با سیمرغ شاهنامه دارد.

الف. سیمرغ در شاهنامه مرغی بزرگ‌پیکر، سخنگو و چاره‌جوست که بر ستیغ کوه البرز آشیان دارد و به فرمان پزدان، زال را که در کوه یافته بود به آشیان برده بزرگ می‌کند. ازاین‌رو، فردوسی زال را "مرغ پرورده" و سیمرغ را "مرغ زیان" خوانده که به وقت نیاز به یاری زال (و بعدها رستم) می‌شتابد.

ب. سیمرغ در ادبیات فارسی و عربی مرغ "عنقا" نام دارد که در کوه "قاف" می‌زید.

پ. سیمرغ در ادب عرفانی "سیرنگ" نام دارد و کنایه از انسان کامل و نماینده و آگاه به عالم بالاست. ۲. یا مقامات طیور. منظومه‌ای است رمزی-نمادین-عرفانی در قالب مثنوی سروده عطار نیشابوری در ۵۸۳ قمری که مقاصد عرفانی خویش را از قول مرغان بیان کرده است.

۳. یا قصه مرغان. رساله‌ای است داستانی و رمزی-عرفانی. برای نخستین بار در ۱۹۳۴ میلادی به همت اوتو اسپیس (Otto Spies) [۱۹۰۱-۱۹۸۱] در اشتوتگارت به طبع رسید.

و، از راه، سمبل‌ها و تمثیل‌های اساطیر. این صورت‌های خیالی در فرهنگ ملت‌ها مستتر است و اگر بخواهیم زندگی فرهنگی داشته باشیم به ناچار باید به آن‌ها پردازیم.

در این جا مقصود از کلمه اساطیر (جمع اسطوره) مجموعه اسطوره‌هایی است که در یک نظام کلی با یکدیگر هم‌آهنگ و سازگارند. وقتی از اساطیر ایران، یونان، هند، بنی‌اسرائیل و غیره صحبت می‌شود منظور مجموعه‌ای از اسطوره‌هاست که از جهان‌بینی خاصی حکایت می‌کند.

مثلاً در اساطیر ایران تصور از آسمان، زمین و مظاهر طبیعت، آفرینش، رابطه انسان و ایزدان و نیکی و بدی و اهورا و اهریمن، وظیفه آدمی در این جهان و تأثیر آن در سرنوشت پس از مرگ با یکدیگر سازگارند؛ همچنین است اساطیر مثلاً هند یا اقوام دیگر. در "اساطیر" به این معنا احتمال دارد اسطوره‌هایی یافت که با مجموع اسطوره‌ها و نظام و جهان‌بینی اساطیری سازگار نباشد. علت یا دست‌کم یکی از علل آن است که اساطیر هر قومی طی قرن‌ها به وسیله کسان بی‌شماری ناخودآگاه ساخته شده است، بدون تمهید و اندیشه قبلی. اسطوره نظام فلسفی نیست که متفکر یا متفکرانی آن را اندیشیده و ساخته باشند، بنابراین اگر پاره‌ای از آن نظام فلسفی را برداریم مانند بنایی درهم پیوسته فرومی‌ریزد. در اساطیر هر قوم به ناچار اسطوره‌های فرعی وجود دارد که حذف آن‌ها نظام کلی و جهان‌بینی "اساطیر" آن قوم را ویران نمی‌کند.



یکی از کهن‌ترین روش‌های تفسیر اساطیر — اگر بتوان گفت — “تاریخی” است. در این نحوه تفسیر، کوشش می‌شود که ریشه‌های تاریخی اسطوره‌ها را بیابند و آن‌ها را تا حد ممکن “عقلانی” و “معقول” کنند. این روش و طرز تلقی، اسطوره را تاریخی می‌داند که نه تنها خود به صورت افسانه درآمده بلکه با خرافات افسانه‌های دیگر آمیخته شده است. باید “حقیقت” تاریخی اسطوره را از انبوه حکایات و قصه‌ها جدا کرد و بیرون کشید، بنابراین با تأمل در مثلاً تورات که تاریخ افسانه‌ای قوم بنی‌اسرائیل است باید تاریخ را از افسانه تمییز داد و به‌ویژه دید که افسانه‌ها چه معنای تاریخی می‌توانند داشته باشند.

در تاریخ‌های فارسی که پس از هجوم اعراب توسط ایرانیان نوشته شده (مانند تاریخ بلعمی^۱، *مُجَمَّلُ التَّوَارِیْخِ وَ الْقِصَصُ*^۲ و جز آن) چنین گرایشی از دو جهت دیده می‌شود.

۱. ترجمه فارسی تاریخ طبری محمد ابن جریر الطبری به قلم ابوعلی بلعمی. کتاب در ۳۵۲ قمری تألیف شده و از مهم‌ترین آثار تاریخی و ادبی دوره سامانیان است.

۲. کتابی تاریخی-داستانی مشتمل بر ۲۵ باب که در ۵۲۰ قمری تألیف شده است. نویسنده آن ناشناس است.

از جانبی به اساطیر سامی که از راه تورات به مسلمانان رسیده رنگ و معنای تاریخی داده می‌شود تا محتوای کتاب‌های آسمانی از پیرایه افسانه و قصه بری باشد. از جانبی دیگر، ایرانیان شخصیت‌های اساطیری خود — مانند زرتشت یا جمشید^۱ — را به مناسبت بعضی شباهت‌های افسانه‌ای با شخصیت‌های اساطیری سامی تطبیق می‌دادند؛ مثلاً زرتشت را ابراهیم خلیل و جمشید را همان سلیمان می‌دانستند. به این ترتیب آن‌ها خود را با اعراب یعنی قوم غالب از یک اصل و، همه را، فرزندان حضرت آدم می‌دانستند. از این گذشته، با این تطابق (زرتشت = ابراهیم)، دین قبلی آن‌ها از آن پیغمبری شد که از سوی خدا فرستاده شده است. در نتیجه، مردمی می‌شدند از پیش از اسلام اهل کتاب، نه کافر.

سلسله اساطیری کیانیان را نیز پاره‌ای از دانشمندان، سلسله‌ای در اصل تاریخی می‌دانند که طی قرن‌ها رنگ افسانه گرفته است؛ از جمله هرتسفلت^۲ کوشید تا دلایلی در باب یکی بودن کوروش کبیر و کیخسرو^۳ و تطبیق بعضی از پادشاهان کیانی با هخامنشیان بیاورد.

البته اسطوره و تاریخ در موارد زیادی با هم آمیخته شده‌اند، اساطیر بنی اسرائیل (تورات) از این بابت مثال خوبی است.

در اساطیر ایران می‌توان نشانه‌ها و آثاری از پاره‌ای خصوصیات جامعه‌شناسانه دوران‌های قدیم تشخیص داد. همچنین است اساطیر بسیاری از اقوام. شناخت عناصر تاریخی اساطیر البته به فهم عمیق‌تر اساطیر و تاریخ،

۱. در سنسکریت "یَمَه" (Yama)، در فارسی باستان "یَمَه"، در اوستایی "یَمَه" (Yima) و در پهلوی "جَم". از قهرمانان اساطیری هندوایرانی. در هند باستان فرمانروای جهان مردگان است و در ایران باستان مهم‌ترین شاه پیشدادی و نمادی از دوران طلایی جهان. در متون فارسی "جَم"، "جمشید"، "جمشاد"، "جمشاسپ"، "جمشیدون" و در عربی "جَم‌شید"، "جمشاسب"، "جَم‌الشید"، "جَم‌شاه" و "جمشاذ" گویند.

۲. Ernst Herzfeld (۱۸۷۹-۱۹۴۸)؛ باستان‌شناس و ایران‌شناس آلمانی.

۳. یا "کی‌خسرو" و به اوستایی "هُئوسَرَوَنگَه" به معنی نیک‌نام و بلندآوازه. سومین پادشاه سلسله کیانیان و فرزند سیاوش و فرنگیس. در شاهنامه از او با صفاتی چون جهانجو، گو سرفراز، جهاندار کی، فرخ‌کلاه، شاه جهان، شاه گزین، شاه کهترنواز، شاه کیان، شاه کندآوران، شاه گرد، شاه ایران سپاه و جز این‌ها نام برده شده است. سه‌رودی نیز از وی با عنوان "کیخسرو مبارک" یاد کرده است.

هر دو، کمک می‌کند ولی معنای اساطیر نه تنها به دریافتی صرفاً تاریخی منحصر نمی‌شود بلکه اساس و جوهر اساطیر در جنبه‌های تاریخی آن نیست.

*

مطالعه در تفسیر کتاب‌های دینی به علت رابطه‌ای که با معتقدات اقوام و ملل دارند، برای آشنایی با تاریخ مسائل فکری و معنوی مفید است. اجمالاً در این زمینه اکثراً دو نوع تفسیر و تعبیر کلی وجود داشته است. یکی تفسیر قشری اهل شریعت است و دیگری تأویل اهل طریقت. در کشف الاسرار آمده است:

و فرق میان تفسیر و تأویل آنست که تفسیر علم نزول و شأن و قصه آیت است، و این جز بتوقیف و سماع درست نیاید، و نتوان گفت الا بنقل و اثر و تأویل حمل آیت است بر معنی که احتمال کند، و استنباط این معنی بر علما محظور نیست بعد از آن که موافق کتاب و سنت باشد.^۱

معمولاً اهل شریعت برای مطالب کتب آسمانی معنای دیگری جز آنچه از معنای متعارف عبارات برمی‌آید قایل نیستند. اگر در تورات آمده است که خدا جهان را در شش روز آفرید منظور از "روز" همان بیست و چهار ساعت معمول است و به راستی آفرینش موبه موآن چنان که آمده انجام یافته؛ و همچنین است دریافت از سایر مطالب کتاب؛ یا زادن و معجزات مسیح در انجیل و جزئیات زندگی حواریون درست آن چنان رخ داد که در نوشته آمده است. این نحوه دریافت از کتب آسمانی (تفسیر) در حقیقت شرح و توضیح دینی، اخلاقی، تاریخی و جز آن مطالب و کاری است برای تفهیم آن‌ها به عموم مؤمنان.

۱. ابوالفضل رشیدالدین المبیدی، کشف الاسرار و عدّة الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۹، ج. ۲، ص. ۲۰.

و اما اصحاب تأویل عقیده دارند که دین معنای باطنی و عمیق‌تری دارد و عبارات و مطالب کتب مقدس وسیله‌ای است برای وصول و دست‌یافتن به آن حقیقت پنهان و معنوی. بهشت و جهنم و زندگی بعد از مرگ و رابطه خدا و انسان، جز آنچه در عبارات کتاب‌های آسمانی آمده معنای باطنی دیگری نیز دارد که باید کشف کرد و دریافت. عرفای اسلام یا مسیحیت معمولاً پیروان این نظر اخیرند و تفسیرهای قرآنی که به زبان فارسی موجود است اکثراً به یکی از این دو مکتب اساسی تعلق دارند. ترجمه تفسیر طبری^۱ یا روض الجنان^۲ رازی در شمار تفسیرهای رسمی و سنتی قرآن است و در کشف الاستار مبدی نیز تفسیر متعارف و تأویل عارفانه هر دو را می‌توان دید.

اسطوره برای گروه‌های مختلف مؤمنان ممکن است معانی مختلف داشته باشد و هر گروه فرهنگی و اجتماعی به نحوی آن را دریابد.

در دوره‌های جدید، علوم انسانی به مفهوم غربی کلمه به مطالعه و تفسیر اساطیر پرداخته است. نخست مطالعه از راه فقه اللغة و زبان‌شناسی انجام گرفت: از راه طبقه‌بندی خانواده‌های مختلف زبان، مقایسه آن‌ها با یکدیگر و پیدا کردن رابطه اسطوره‌ها و مفاهیم کلی‌شان. مثلاً در دوره‌ای کهن اقوام هندواروپایی با یکدیگر زندگی می‌کردند و احتمالاً زبان فرضی واحدی نیز داشته‌اند. بعدها که هر تیره‌ای از این اقوام به جایی مهاجرت کردند و در سرزمینی مستقر شدند گرچه ظاهراً رابطه آنان با یکدیگر گسیخت ولی با شناخت زبان و اسطوره‌های قومی که مدارک بیش‌تری از آن باقی مانده است، زبان و اسطوره‌های قومی دیگر مطالعه می‌شود. آشنایی به زبان پهلوی و اساطیر هندیان روشن‌گر مطالعه زبان اوستایی و اساطیر ایران است. زبان‌شناسی تطبیقی و وحدت ریشه و اصل بعضی کلمات (خدا، پدر، مادر و جز آن) در زبان‌های سنسکریت، فرس قدیم، یونانی، لاتین (و پاره‌ای زبان‌های مشتق

۱. کهن‌ترین تفسیر (مشمول بر تفسیر کل قرآن) در زبان فارسی، تألیف شده توسط گروهی از علمای ماوراءالنهر در اواسط سده چهارم قمری.

۲. یا روض الجنان فی تفسیر القرآن مشهور به تفسیر ابوالفتح. نخستین تفسیر شیعه اثنا عشری از قرآن به قلم ابوالفتح رازی.

از آن)، ژرمنی، پهلوی و فارسی نه تنها نشان می‌دهد که این زبان‌ها از خانواده واحدی هستند بلکه به طوری که در مقایسه اساطیر ایران و هند خواهد آمد برای شناختن تصویر پیشین قومی خاص درباره خدا نیز مفید است.

گرچه این روش کمک زیادی به پیشرفت علم الاساطیر کرده ولی با توجه به استنباط‌های تازه از اساطیر و پیدایش روش‌های دیگر، این تنها، یا حتی مؤثرترین، راه برای شناختن اساطیر نیست و اعتبار سابق را ندارد.

از نیمه دوم سده نوزدهم علوم انسانی به شناخت اساطیر و تفسیر آن توجه خاصی مبذول داشته است. جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی، تاریخ و شاخه‌های دیگر علوم انسانی و نیز مکتب‌های مختلف فکری هر یک اساطیر را از نظرگاهی مطالعه کرده است.

پاره‌ای از اسطوره‌شناسان، اسطوره را به‌ازای همان معنایی می‌دانند که از ظاهر آن برمی‌آید و عقیده ندارند که در ساختمان یا داستان و کلام اسطوره معنای باطنی و پنهانی وجود دارد که باید کشف شود.

نیازهای مادی و معنوی یا اجتماعی و روحی انسان "ابتدایی"، به زبان افسانه و داستان هم بیان و هم برآورده شده است. فلسفه زندگی، حکمت عملی و اعتقادات معنوی و نشانه‌هایی از زندگی اجتماعی آدمی در اسطوره منعکس شده است و اسطوره بی‌آن‌که معنای دیگری در پشت ظاهر آن پنهان باشد تا حدی ما را به این همه راه می‌نماید. جرج فریزر، اسطوره‌شناس معروف بریتانیایی و مؤلف کتاب چندین جلدی شاخه زرین^۱، و همچنین جامعه‌شناس معروف فرانسوی امیل دورکم^۲ و نیز ادوارد تایلر^۳ از نمایندگان برجسته این گروه‌اند. پیدایش مکتب روان‌شناسی فروید^۴ و کشف ضمیر ناخودآگاه روزنی تازه به روی شناخت اساطیر گشود و مطالعه آن‌ها را از نظر روان‌شناسی جدید و روان‌کاوی ممکن ساخت. در

1. George Frazer (1854-1941) 2. *The Golden Bough* (1890)

3. Émile Durkheim (1858-1917)

۴. Edward Burnett Tylor (۱۸۳۲-۱۹۱۷): انسان‌شناس بریتانیایی.

5. Sigmund Freud (1856-1939)

این زمینه تفسیر فروید از اسطوره اودیپوس^۱ معروف است. کلیات اسطوره اودیپوس چنین است:

ژئوس^۲، پادشاه خدایان، اوروپه^۳ را می‌رباید و به وی تجاوز می‌کند. کادموس^۴ برادر اوروپه، به جست‌وجوی خواهرش برمی‌خیزد. در ضمن جست‌وجو به اژدهایی برمی‌خورد و ناچار او را می‌کشد. این اژدها فرزند آریس^۵ خدای جنگ بود. چون انسانی فرزند خدایی را کشته بود، کادموس و خاندانش به لعنت خدایان گرفتار و نفرین می‌شوند.

از دندان‌های اژدهای کشته‌شده، اسپارته‌ها زاده می‌شوند که به محض تولد با هم می‌جنگند و یکدیگر را می‌کشند. اودیپوس فرزند لائیوس^۶ فرزند لابداکوس^۷ فرزند پولودوروس^۸ فرزند کادموس است. به علت ملعونی این دودمان، تقدیر چنین بود که اودیپوس پدرش را بکشد و با مادرش ازدواج کند. پدر و مادر اودیپوس (لائئوس و یوکاستا^۹ پادشاه و ملکه شهر تیس) که از این تقدیر و سرنوشت خود و فرزندشان باخبر شده بودند، پس از تولد، او را در کوهستان رها کردند تا بمیرد اما چوپانی اودیپوس را نجات داد و او به دربار پادشاه کورنت بار یافت. او خود را فرزند واقعی شاه و شهبانوی کورنت می‌پنداشت. روزی از تقدیر خود (پدرکشی و همسری با مادر) آگاه شد و برای گریز از سرنوشت و انجام‌نشدن آن از کورنت گریخت. غافل از آن‌که به این ترتیب از پدرخوانده و مادرخوانده خود می‌گریزد. در نیمه‌راه شهر و در حادثه‌ای مردی را می‌کشد، این مرد لائیوس پدر واقعی اوست.

۱. Oedipus؛ اودیپ یا اودیپوس.

۲. Zeus؛ فرمانروای خدایان یونانی. نامش هندواروپایی است و ریشه اسمش ارتباط او را با آسمان نشان می‌دهد. اسم او هم خانواده دیانوس (Dyaus) یا دیانوس پیتار (Dyaus Pitar) خدای آسمان در ودهاست. "دیس" لاتینی (روز) و هجای اول "یوپیتار" (پدر آسمان) است و رومی‌ها بعدها یوپیتار را با ژئوس یکی گرفتند.

۳. Europa؛ یا انوروپا. دختر آگنور (Agenor) شاه فنیقیه.

۴. Cadmus

۵. Ares؛ تنها پسر ژئوس. بعدها با نام مارس (Mars) خدای جنگ رومیان شد.

۶. Laius

۷. Labdacus

۸. Polydorus

۹. Jocasta

ابوالهولی بر دروازه شهر تبس است. از مردم شهر معمایی می پرسد که اگر جواب ندهند کشته می شوند. هیچ کس نمی تواند جواب بدهد و در نتیجه می میرد. سؤال این است:

این کیست که در آغاز چهارپا، سپس دوپا و در پایان سه پاست؟ سرانجام اودیپوس جواب می دهد که این "انسان" است در کودکی، جوانی و پیری. ابوالهول می میرد، شهر نجات می یابد و به پاداش نجات شهر مردم او را به پادشاهی برمی گزینند و ملکه شهر را به وی می دهند. بدین سان او بی آن که بداند با مادرش (یوکاستا) ازدواج می کند و خواست تقدیر انجام می شود. پس از مدتی، آن چنان که در اساطیر یونان آمده، راز اودیپوس برملا می شود. یوکاستا، زن و مادر او، خود را می کشد و اودیپوس چشم های خود را کور می کند تا کسی و چیزی را نبیند. او را از شهر تبعید می کنند. اودیپوس دو دختر (آنتیگونه^۱ و ایسمنه^۲) و دو پسر (یتوکلیس^۳ و پولونیکس^۴) دارد. پسران در زمان بدبختی و تبعید پدر در غم او نبودند فقط به فکر پادشاهی بر شهر پدری بودند. به همین سبب اودیپوس نفرین شان کرد که از پادشاهی خیری نبینند و به دست یکدیگر کشته شوند. نفرین عملی شد، پولونیکس به خاطر پادشاهی به شهر تبس حمله کرد و دو برادر در جنگی سخت یکدیگر را کشتند.

مرد دیگری از خاندان اودیپوس باقی نماند و کرئون^۵، دایی این فرزندان (برادر یوکاستا) به پادشاهی رسید و فرمان داد چون پولونیکس به شهر حمله کرده بود به نشانه مجازات و بی حرمتی جسدش را به خاک نسپرند. آنتیگونه سرپیچی کرد و برادر را به خاک سپرد و به همین سبب کشته شد و خاندان کادموس-اودیپوس از میان رفت.

فروید قسمتی از این اسطوره را تا آن جا که مربوط به رابطه اودیپوس با پدر و مادرش است تفسیر می کند. اجمالاً می توان گفت که به عقیده فروید، در پسران

1. Antigone
3. Eteocles
5. Creon

2. Ismene
4. Polynices

گرایشی ناخودآگاه نسبت به مادر وجود دارد که منشأ و سرچشمه آن جنسی^۱ است و فروید آن را "عقده اودیپوس"^۲ می‌نامد؛ و پسر به سبب این تمایل که در ضمیر ناخودآگاهش ریشه دارد، به خصوص در سنین بلوغ، پدر را چون رقیب و گاه دشمن خود می‌نگرد و بی آن‌که بداند خواستار "نبودن" این رقیب است. برای رهایی از این رقیب، پسر او را در ضمیر ناخودآگاه خویش می‌کشد. نوعی کشتن روانی (آن‌هم در ضمیر ناخودآگاه) رخ می‌دهد. اینک کشته شدن لائیوس (پدر) و ازدواج با یوکاستا (مادر) به وسیله اودیپوس، بیان افسانه و همین حالت روانی آدمی است.

کارل گوستاو یونگ^۳، روان‌پزشک معروف معاصر، نیز اسطوره را از نظر روان‌شناسی مطالعه کرد و کارهایش باب تازه‌ای در اسطوره‌شناسی گشود. او معتقد است که اقوام یا ملت‌های مختلف دارای "ناخودآگاهی جمعی"^۴ یا "نفس مشترکی" هستند که همه افراد یک قوم ندانسته در آن سهیم‌اند: نوعی ضمیر ناخودآگاه قومی یا ملی؛ و این چیزی است که افراد یک قوم یا ملت را به طور ذهنی به هم پیوند می‌دهد و از راه تاریخ، فرهنگ و معتقدات فکری و جز آن نسل به نسل منتقل می‌شود. به عقیده یونگ، اسطوره را همین "ناخودآگاهی جمعی" می‌سازد. علت این‌که افراد یک قوم دارای اساطیر مشترکی هستند و از خدا و جهان و انسان و غیره دارای دریافت و استنباط همانندی هستند، وجود همین "ناخودآگاهی جمعی" است. البته انسان همچنان‌که به ضمیر ناخودآگاه خود آگاهی ندارد، افراد قوم هم معمولاً به وجود این "نفس مشترک" آگاه نیستند ولی وجود همین سرچشمه پنهان، موجب بوده است و هست که گروهی یا جماعتی اسطوره‌ها را کمابیش شبیه و یکسان دریابند.

به طوری‌که دیده می‌شود، ضمیر ناخودآگاه — که به عقیده فروید مخصوص

1. sexual

۲. complexe d'Oedipus؛ یا عقده اودیپ.

۳. Carl Gustav Jung (۱۸۷۲-۱۹۶۱)؛ روان‌پزشک و روان‌کاو سوئیسی و شاگرد فروید.

4. inconscient collectif

افراد است - توسط یونگ به قوم یا ملت نیز منتقل می‌شود و آن‌ها هم در مجموع دارای نوعی "ضمیر ناخودآگاه" هستند.

در نظر اکثر "اسطوره‌شناسان"، اسطوره ناخودآگاه ساخته می‌شود. اما به عقیده یونگ، اسطوره را ضمیر ناخودآگاه جماعت می‌سازد نه فرد. از آن‌جا که "نفس مشترک" بنا به این عقیده از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شود پس اصل و جوهر اسطوره نیز از نسلی به نسلی دیگر می‌رسد. بدین ترتیب، ذهن ناخودآگاه ما نیز به اندازه نیاکان مان اساطیری است.

بنا به این نظر معنای راستین اساطیر در ناخودآگاه جمعی و در ضمیر ناخودآگاه پنهان است و پیش از آن‌که امری اجتماعی باشند، امری روانی و باطنی است. به عنوان مثال افسانه کودکی رها را نمونه می‌آوریم. در میان بسیاری از اقوام کودکی به سبب کین‌توزی عوامل طبیعی یا اجتماعی به قهر طبیعت سپرده می‌شود تا از بین برود. مثلاً از ترس فرعون، موسی را روی رود نیل رها می‌کنند؛ یا هیرودیس^۱ که از خبر تولد عیسی مسیح وحشت زده شده بود فرمان داد که همه کودکان نوزاد بیت لحم را بکشند تا عیسی نیز کشته شود؛ یا کیخسرو کودکی است که در سرزمین دشمن و اسیر دست دشمن زاده می‌شود؛ یا اودیپوس که در کوه رهایش می‌کنند. در حماسه فنلاندی کالوالا^۲ نیز پهلوان خدایی به نام "کولروو"^۳ را به آب دریا می‌سپارند تا غرق شود و نمونه‌هایی دیگر.

معمولاً عناصر طبیعی و نیروهای اجتماعی به ضد چنین کودکی در کارند تا او را از بین ببرند ولی او نه تنها بر همه آن‌ها فایق می‌آید و زنده می‌ماند بلکه به صورت پهلوان، مرد مقدس یا حتی ایزد، نیروهای مخالف را سرکوب می‌کند.

۱. Herodes (Herod the Great) (۷۳ ق.م. - ۴ ق.م.)؛ هرودس یا هرودوس ملقب به هیرودیس کبیر مؤسس سلسله هیرودیس.

۲. Kalevala؛ شعری با درون‌مایه عامیانه که حماسه ملی فنلاند محسوب می‌شود و در سده نوزدهم توسط الیاس لونروت (Elias Lönnrot) [۱۸۰۲-۱۸۸۴] سروده و در ۱۸۳۵ منتشر شده است؛ و به معنی سرزمین کالوا (نام رئیس قبیله‌ای کهن در آمریکای شمالی) است.

3. Kullervo

از دیدگاه مکتب یونگ،^۱ این افسانه، نماد^۲ کودکی انسان و خطراتی نیست که او را از هر جانب تهدید می‌کند بلکه بازگوکننده و بیان‌کننده ناخودآگاهی است از تصور پیدایش و کودکی (آفرینش) جهان در ضمیر ناخودآگاه فرد و قوم ("نفس مشترک"). بنابراین، آنچه در اعماق ناخودآگاه آدمی است به نحوی رمزی و باطنی (اساطیری یا معنایی پنهان) تجلی کرده است.

در اساطیر اقوام مختلف زمانی که جهان آفریده شد (پیش از آن درهم‌آشفته‌گی یا هاویه^۳ بود) مغاک و هرج و مرج یا آن‌چنان که در "سفر پیدایش" تورات آمده لجه بود و تاریکی روی لجه؛ یا در اساطیر یونان زمانی "دیو-خدا"ها (تیتان‌ها)^۴ بر هستی فرمانروا بودند و بی‌سامانی و بی‌نظمی بر هر چیز مسلط بود و جهان هیچ نظامی نداشت. پس از سرنگونی دیو-خداها به دست زئوس و ایزدان هم‌نسل او، کیهان و جهانی نظام‌مند پدید می‌آید.

باری، از نظرگاه یونگ، افسانه "کودک رها" انعکاسی است از تصویری که مردم قوم یا ملتی از چنان وضع و چنین آفرینشی در ناخودآگاه یا "نفس مشترک" خود دارند؛ و نیز دریافت باطنی بشر است از آفرینش و آغاز جهان. در اساطیر بسیاری از اقوام، خدایی یا پهلوانی به نحوی به خورشید مربوط است. جمشید یکی از این‌هاست یا هنگام ظهور هر یک از پسران زرتشت و بیش‌تر از همه برای آخرین آن‌ها یعنی سوشیانس^۵ خورشید به مدت بیست روز در وسط آسمان از حرکت بازمی‌ماند. در اساطیر سومری، اسلامی و اسکانندیناویایی "گیلگمش"، اسکندر ذوالقرنین و بالدر^۶ به ترتیب خدایان

۱. این تفسیر متعلق به یکی از همکاران و همفکران یونگ است. رجوع کنید به:

Carl Gustav Jung et Charles Kerényi, *Introduction à l'essence de la mythologie*, Payot, 1968.

2. symbol

3. chaos

4. Titans

۵. Saoshant؛ یا "سوشیانت"، "سوشانس"، "سوشینت". در اوستا نام او "استوت ایرته" به معنی مظهر و پیکر قانون مقدس آمده است. در آیین زرتشتی عنوان سومین و آخرین منجی است. سوشانس به معنی پیروگر است که با آمدنش بر آشموغی یا آشموغ (یا اهل‌موغ) که "دیو بدعت" است پیروز می‌شود و خیر فرا می‌رسد.

6. Balder

خورشیدی هستند. به هر حال این خدایان یا پهلوانان، با وجود توانایی بی نظیرشان، همه در پایان می میرند و تباه می شوند.

بنابر تأویل یونگ از اسطوره پهلوان خورشیدی، همان طور که خورشید هر غروب ناپدید و هر بامداد پدیدار می شود پهلوانان خورشیدی زخم پذیر و میرنده اند. اما از جانب دیگر به تجدید حیات و رستاخیز رجعت مناسبتی دارند. اما اکثراً دیده می شود که خورشید از آب دریا و گویی از دل آب برمی آید، مثل این که از آب متولد می شود. در ضمیر ناخودآگاه، پهلوان خورشیدی با اندیشه آب زندگی بخش یا "آب حیات" رابطه ای می یابد. به علل گوناگون از جمله همین علت "آفریدن" خورشید، صورت ذهنی آب (دریا) با مادر یا منشأ و سرچشمه زندگی رابطه می یابد و از آن جاکه خورشید پیش از برآمدن، در تاریکی شب است، "آب حیات" نیز در ظلمات است. پس پهلوانان خورشیدی معمولاً جویندگان نامراد (میرنده) آب حیاتند.

روابط باطنی مذکور در فوق و افسانه های مربوط به آن را "ناخودآگاهی جمعی" اقوام برقرار می کند و می سازد. از آن جاکه ساخت و کارکرد ذهنی انسان صرف نظر از تمدن و فرهنگ و نژاد که در کلیات همانند است، دریافت و تأویل یونگ از اسطوره براساس تمدن ها و فرهنگ ها یا اقوام مختلف تقسیم بندی نمی شود.

مطالعه پدیده شناختی^۱ اساطیر از روش های دیگر تحقیق در اساطیر است. بر طبق این روش به "پدیده"ی اسطوره، بدون توجه به سرچشمه اجتماعی یا روانی آن توجه می شود. مثلاً افسانه های مربوط به زمین، باروری، آسمان و مواردی از این دست مورد مطالعه قرار گرفته رابطه آن ها با یکدیگر و در نتیجه معنایی که دارند آشکار می شود. در مطالعه پدیده شناختی اساطیر مثلاً افسانه های مربوط به اندیشه رجعت به عنوان یک "پدیده" بررسی می شود بدون آن که رابطه آن با تاریخ یا فرهنگ هر قوم خاص منشأ احتمالاً اجتماعی یا روانی مطالعه "پدیده" باشد. در این روش، اگر همچنان مطالعاتی انجام

گیرد در درجه اول اهمیت نیست، اصل مطالعه، مقایسه اسطوره یا اسطوره‌های مربوط به یک موضوع و دریافت معنی آن‌ها از خود آن‌هاست. میرچا الیاده^۱ از بزرگ‌ترین نمایندگان این روش اسطوره‌شناسی است.

*

نحوه دیگر تفسیر و تأویل اسطوره که در مثال‌های اخیر قبول بسیار نیز یافته مطالعه براساس نظریات مکتب ساخت‌شناسی^۲ است. بر این مبنا، طرز فکر و طرز تلقی اسطوره نیز مانند زبان یک وسیله ارتباط انسانی است، اسطوره محصول زبان است و همان‌طور که عوامل تشکیل‌دهنده زبان مانند صدا، هجا و جز آن هیچ‌یک به تنهایی معنی ندارند، قصه‌ها و حکایت‌ها و اعتقادات و مراسم اسطوره‌ای جدا از اسطوره‌های دیگر و خلاصه هیچ‌یک از عوامل تشکیل‌دهنده اساطیر نیز به تنهایی معنی ندارند: معنای اساطیر در مصالح سازنده آن نیست بلکه در ساخت^۳ درونی و پنهان آن است.

معنی اسطوره‌ها و آیین‌ها و مراسم در یک نظام اساطیری مثل دستور است در زبانی خاص، همان‌طور که از مطالعه زبان باید به دستور آن (که به ظاهر آشکار نیست) پی برد، از مطالعه اسطوره‌ها نیز می‌توان به ساخت آن‌ها دست یافت و معنای اساطیر در همین ساخت آن‌هاست. اسطوره‌هایی که یک نظام اساطیری را به وجود می‌آورند با یکدیگر دارای رابطه‌ای همساز و مطابق و منطقی هستند مانند علم جبر، به این ترتیب اگر در زمینه امری خاص (مثلاً معتقدات در باب زمین یا گیاه و جز آن) در یک نظام اساطیری بی‌اطلاع باشیم، اما در زمینه‌هایی دیگر در همان نظام اساطیری اطلاع کافی داشته باشیم، می‌توانیم آن معتقدات "گم شده" را تکمیل یا بازسازی کنیم؛ همان‌طور که از سنگواره ناقص حیوانی می‌توان تمام اندام‌های او را بازساخت.

بنابر ساخت‌شناسی، پیدایش و ساخت اسطوره‌ها اندیشیده و از قصد نیست

۱. Mircéa Eliade (۱۹۰۷-۱۹۸۶): اسطوره‌شناس فرانسوی رومانیایی تبار.

2. structuralisme

3. structure

بلکه ناخودآگاه است و گاه اشتغالات زندگی روزانه، مسائل اجتماعی و طبیعی و امور گوناگون را منعکس می‌کند. این‌که انسان دربارهٔ اساطیر چه فکری می‌کرد و آن را چگونه درمی‌یافت و تعبیر می‌کرد مهم نیست، بلکه مهم آن است که یک نظام اساطیری در فکر آدمی چگونه عمل می‌کرد، چگونه آن را به کار و می‌داشت؛ یا به زبان دیگر، مهم این است که اساطیر در انسان چگونه فکر می‌کرد.

به عقیدهٔ لوی-استروس^۱، انسان‌شناس معروف و پیشرو مکتب ساخت‌شناسی، مجموعهٔ اسطوره‌های مثلاً بومیان امریکای جنوبی ساختی دارد که می‌توان نظامی اجتماعی-اقتصادی و کیهانی از آن استخراج کرد. بنابراین، نظریهٔ ساختِ فکر در انسان متمدن و نامتمدن یکی است. در فطرت آدمی نوعی منطق عام و کلی وجود دارد که اساس آن در همهٔ یکسان است. کار اسطوره آن است که بر طبق این منطق آرزوهای ناآگاهانهٔ انسان را که با اعمال آگاهانهٔ ما سازگار است به تعبیر خاص خود بیان کند. از نظرگاه لوی-استروس مثلاً انسان (مردان) خواستار نگه داشتن نزدیکان خود (زنان) برای روابط جنسی بوده‌اند (زنای با محارم)، اما از طرف دیگر عملاً شرایط و مقتضیات زندگی اجتماعی آن‌ها را مجبور می‌کرد که زنان نزدیک خود را برای همسری به مردان بیگانه واگذارند. این اجبار زندگی اجتماعی بر آن گرایش درونی غلبه می‌کند. میل^۲ (خودآگاه یا ناخودآگاه) به زنای با محارم عملاً دچار تناقضی می‌شود که در اسطوره "حل" می‌شود.

یا مثلاً تناقض دیگر، تناقض زندگی است با مرگ. انسان آرزومند بقا و ابدیت است اما از آن‌جا که وقتی زنده باشد مرده نیست و بالعکس انسان می‌کوشد از راه اساطیر این دو امر مانعة‌الجمع را یکجا گرد آورد و پس از مرگ نیز به زندگی ادامه دهد، یا به قولی دیگر، این تناقض را حل کند. اینک برای مثال و آگاهی بیش‌تر خلاصهٔ تفسیر لوی-استروس از اسطورهٔ اودیپوس آورده می‌شود.^۳

۱. Claude Lévi-Strauss (۱۹۰۸-۲۰۰۹)؛ انسان‌شناس فرانسوی.

2. inclinaison

۳. ادموند لیچ، لوی-استروس، ترجمهٔ حمید عنایت، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۰.

لوی-استروس در این مورد نیز مانند موارد دیگر اسطوره را برای تفسیر به بخش‌هایی تقسیم می‌کند؛ این تقسیم معمولاً مبتنی بر افراد و تبدیل آن‌ها به هم یا روابط افراد با یکدیگر است. در مورد اسطوره اودیپوس تقسیم‌بندی به شرح زیر است:

- الف. کادموس به جست‌وجوی خواهرش اوروپه که زنوس به او تجاوز کرده برمی‌آید.
- ب. کادموس ازدها را می‌کشد.
- ج. اسپارتیان از دندان‌های ازدها می‌رویند و یکدیگر را می‌کشند.
- د. اودیپوس، لائیوس را می‌کشد.
- ه. اودیپوس، ابوالهول را می‌کشد (ابوالهول با دریافت پاسخ، خود نیز کشته می‌شود).
- و. ازدواج اودیپوس.
- ز. ایتوکلِس برادرش پولونیکس را می‌کشد (و بالعکس).
- ح. آنتیگونه برادرش پولونیکس را به خاک می‌سپارد.

براساس این تقسیم‌بندی می‌توان ساخت چهارگانه اسطوره را به صورت زیر نشان داد:

۱. کادموس-اوروپه
- اودیپوس-یوکاستا
- آنتیگونه-پولونیکس

در این روابط بر اثر اعتبار زیاد پیوند خویشی، نوعی جرم رخ می‌دهد (زنای با محارم در ضمیر ناخودآگاه).

اودیپوس-لانیوس
اتنوکلیس-پولونیکیس

در این روابط بر اثر بی‌اعتباری پیوند خویشی، نوعی جرم رخ می‌دهد
(خویشاوندکشی).

۳. کادموس-اژدها
اودیپوس-ابوالهول

در این رابطه، غولانِ آدم‌نما به دست انسان کشته می‌شوند. در این جا
کوششی است برای رهایی انسان از جنبه خودرو و نابهنجار خویش.

۴. لابداکوس (پدر لانیوس) چاق است
لانیوس چپ دست است
اودیپوس متورم پاست

در این نمونه‌ها آدم غول‌نماست، و کوشش برای رهایی از جنبه خودرو و
نابهنجار بی‌ثمر است.

با توجه به این تقسیم‌بندی "ساختی" دو نوع تقابل به دست می‌آید:

اول: توجه بسیار به پیوند خویشی — بی‌اعتنایی بسیار به پیوند خویشی (هر
دو تا حد جرم).
دوم: کوشش برای رهایی — بیهودگی کوشش برای رهایی.

انطباق نظریات این مکتب بر نظام‌های اساطیری دچار مشکلاتی می‌شود. در اساطیر اقوام مختلف، اشاره‌هایی بسیار به زندگی روزمره و اجتماعی انسان وجود دارد، چراکه مقتضیات و شرایط زندگی اجتماعی و طبیعی در ساخت اساطیر نقش اساسی دارد. اما مکتب ساخت‌شناسی چگونگی آن را فقط به چگونگی ساخت ذهن انسان وابسته می‌داند و آن را به صورت امری ذهنی درمی‌آورد که از آغاز تاکنون کلیات آن تغییر نیافته زیرا ساخت ذهن تغییر کلی نیافته است. روش انطباق نظریات این مکتب بر اساطیر و راه‌های رسیدن به مقصود نیز غالباً قانع‌کننده به نظر نمی‌رسد.

*

اکنون می‌پردازیم به بیان خلاصه‌ای از نظریات ژرژ دومزیل^۱ و مکتب او در اسطوره‌شناسی.

مطالعات و نظریات دومزیل در اساطیر اقوام هندواروپایی است؛ یعنی اقوامی که از هند تا مغرب اروپا به سر می‌بردند و با یکدیگر خویشاوندی نژادی، زبانی و فرهنگی داشتند. بنابر مطالعات این دانشمند، در دوره‌های کهن سه طبقه در زندگی اجتماعی این اقوام وجود داشت: روحانیان، جنگیان، کشاورزان و گله‌داران. مثلاً تقسیم‌بندی طبقاتی در هند چنین بود:

۱. براهمنه^۲: روحانیان
۲. کشتیه^۳: جنگیان
۳. ویشیه^۴: کشاورزان و گله‌داران و پیشه‌وران (همه تولیدکنندگان فراورده‌های مادی)^۵

۱. Georges Dumézil (۱۸۹۸-۱۹۸۶)؛ اسطوره‌شناس فرانسوی.

۲. Brahmana؛ برهمن‌ها، پیشوایان دین.

۳. Kshatriya؛ شهریارها، جنگاورها و فرمانرواها.

۴. Vaisia؛ کاسب‌ها، بازرگانان و پیشه‌ورهای دیگر.

۵. در هند چهار کاشت وجود دارد که در متن مسکوب به سه طبقه اشاره شده است. کاست چهارم "شودره" (Shudra) است که به برزگرها، خادم‌ها و جزاین‌ها اشاره دارد.

جز این‌ها طبقه دیگری بود که از بومی‌های مغلوب تشکیل می‌شد. این‌ها آریایی نبودند و آریاها آنان را "نچس"^۱ می‌خواندند و به‌عنوان مغلوب از همه حقوق اجتماعی محروم بودند.

حدود هر طبقه با توارث، ازدواج، مقررات قانونی، منع دینی و اجتماعی برای انتقال از طبقه‌ای به طبقه دیگر مشخص و تغییرناپذیر بود، بدین ترتیب طبقات به‌صورت "کاشت"^۲ درآمد.

به‌نظر علمایی مانند اشپیکل^۳، بنونیست^۴ و دومزیل^۵ این طبقه‌بندی سه‌گانه اجتماع هندی مربوط به دوره هندوایرانی است یعنی دوره‌ای که پدران آریایی‌های مهاجر به هندوستان و ایران هنوز از یکدیگر جدا نشده بودند و به‌صورت قومی واحد زندگی می‌کردند. نظیر همین طبقه‌بندی را در اوستا بدین ترتیب می‌بینیم:

۱. آثرونان^۶: روحانیان

۲. آرتشتاران^۷: جنگیان

۳. واستریوشان^۸: کشاورزان، گله‌داران، پیشه‌وران

۱. به‌عقیده کیشیتی مهن سن (Kshitimohan Sen) «روشن نیست که مفهوم "نچس" بودن از کی پیدا شد. اگرچه در کتاب‌های مقدس مختصر زمینه‌ای دارد، به‌نظر نمی‌رسد که خاستگاه تازه‌ای داشته باشد. کاملاً می‌توان تصور کرد که پیش از آمدن آریایی‌ها به هند شکلی از نچس بودن در این سرزمین وجود داشته باشد. اگر بگوییم که نچس بودن در جنوب هند قوی‌تر از هر جای دیگری است شاید بی‌معنا نباشد، و این نه تنها درباره کاشت‌های پایین در برابر کاشت‌های بالا، بلکه حتی بین کاشت‌های مختلف پایین‌تر هم رایج است» (کیشیتی مهن سن، هندوئیسم، ترجمه ع. پاشایی، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۸، ص. ۴۰ پ).

۲. caste: به‌سخن ع. پاشایی «اولین بار پرتغالی‌ها کلمه casta را از ریشه castus یعنی خالص به‌معنای نژاد آمیخته درباره ورنه (Varna = رنگ) و جاتی (Juti = تولد) هندو به‌کار بردند» (کیشیتی مهن سن، هندوئیسم، ترجمه ع. پاشایی، «یادداشت‌ها: افزایه مترجم»، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۸، صص. ۲۱۷-۲۱۸). نظام کاشت از طبیعت چندنژادی جامعه هندی تحول یافته است؛ و حاصل تجمع مردمان مختلف، عقاید دینی مختلف، بینش‌های متفاوت درباره زندگی، و حضور فاتحانی چون آریایی‌ها بود که بیش‌تر طبقات بالایی تازه‌شکل یافته را تشکیل می‌دادند.

۳. Friedrich von Spiegel (۱۸۲۰-۱۹۰۵): خاورشناس، آوستاشناس و ایران‌شناس آلمانی.

۴. Émile Benveniste (۱۹۰۲-۱۹۷۶): زبان‌شناس فرانسوی.

5. Âthrvanân

6. Artēshtarân

7. Vâstrtriôshân

در ایران حدود و مرزهای طبقات مانند هند نفوذناپذیر نبود و گاه امکانات محدودی برای انتقال از طبقه‌ای به طبقه دیگر وجود داشت یعنی طبقات اجتماعی، همچون هند، به صورت کاشت درنیامد.

این تقسیم‌بندی طبقاتی در نزد "اوست" ها که تیره‌ای از قوم آریایی سکاهای بودند نیز یافت می‌شود.

اوست‌ها در قفقاز و منطقه‌ای نسبتاً جدامانده زندگی می‌کنند و تا اواخر سده نوزدهم نیز چندان تحت تأثیر فرهنگ و تمدن اقوام همسایه خود نبودند. در نتیجه، ادبیات و اساطیر آن‌ها تا حد زیادی کهنه و دست‌نخورده باقی مانده است.

در حماسه آنان به نام پهلوانان نازت طبقات سه‌گانه به صورت سه خانواده اصلی که تمامی حماسه شرح جنگ‌های آن‌هاست، تجلی کرده است.

در میان "سلت" ها و در روم باستان نیز چنین تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای دیده می‌شود. در این‌جا نیز سه طبقه، به صورت سه خاندان بنیان‌گذار روم درآمدند.

همچنین است طبقات اجتماعی ژرمن‌ها یعنی اقوام شمالی و مرکز شمالی اروپا. حال آن‌که در میان اقوام غیرهندواروپایی مثلاً اساطیر و اجتماع چین کهن، مصر، بین‌النهرین یا مغول‌ها چنین ترکیب اجتماعی و تقسیم طبقاتی دیده نمی‌شود.

روحانیان

بنابر وداها^۱ و ریگ‌ودا^۲، کتاب‌های مقدس هندی، و بنا بر اوستا و آثار اساطیری و دینی دیگری که از اقوام هندواروپایی بازمانده است روحانیان رابط بین انسان و ایزدان بودند و از آیین پرستش آگاهی داشتند، جادو را می‌دانستند و جادوگری تنها در اختیار آن‌ها بود. به این ترتیب به طور کلی رابطه انسان با

1. Ussete

2. Vēda

3. Rīgvēda

ماوراء الطبیعه و نیروهای ناشناخته و اسرارآمیز جهان از ایزدان گرفته تا دیوان و عناصر مرموز طبیعت به وسیله آن‌ها برقرار می‌شد. امور حقوقی و مقررات قانونی مربوط به آن مانند خرید و فروش اموال غیر منقول و نیز حقوق شخصی مانند ازدواج و طلاق و وراثت و جز آن در دست آن‌ها بود. به طور کلی آن‌ها بودند که رابطه مردم را در اجتماع بنا به ناموس الهی تنظیم و توجیه می‌کردند، زیرا تنها آنان از قوانین و نظامات عالم بالا باخبر بودند.

آیین فرمانروایی و رسم حکومت کردن مطابق با معتقدات دینی و اراده عالم بالا امری بود که تشخیص و توجیه آن به این طبقه بستگی داشت و این خود از علل عمده نفوذ و دخالت روحانیان در امر حکومت بود.

جنگیان

طبقه جنگیان نماینده قدرت و نیروی مادی اجتماع بودند و به سبب فرمانروایی بر اجتماع و مقابله با دشمنان و دفاع از سرزمین و دست اندازی به سرزمین‌های مجاور، دارای اعتبار و اهمیت خاص بودند. افزار قدرت (سلاح) و کاربرد آن متعلق به این طبقه بود. به این اعتبار، در جنگ‌های بزرگ‌تر که توده مردم در آن شرکت داشتند این‌ها اکثراً سیاهی لشکر بودند، تعلیمات نظامی و سلاح در دست نداشتند و معمولاً پیدا نبودند. به این ترتیب تقریباً همه قدرت جنگی اجتماع در دست طبقه جنگیان متمرکز بود.

کشاورزان و گله‌داران و پیشه‌وران

تولید همه نعمت‌های مادی و فراورده‌های اجتماعی متعلق به این طبقه بود که اساس و اکثریت اجتماع را تشکیل می‌دادند. برکت در کشت و محصول و تولیدات دامی — در گیاه و چهارپا — و نیز در صنعت و کار دستی و دادوستد و به طور خلاصه هرگونه ثروت مادی و نیز طول عمر، سلامت تن و زیبایی جسمانی و جز آن معمولاً به این طبقه مربوط است.

براین اساس در ساخت اجتماع نوعی سه‌گانگی وجود داشت که انعکاس آن در اندیشه هندواروپایی‌ها دیده می‌شد؛ مثلاً سه‌گانگی در جرم و جنایت

و بلا در کتیبه داریوش آمده است که آهورمزدا این کشور را از قحطی، دروغ و دشمن در امان دارد. در این جا هر یک از مصیبت های ذکر شده به کار یکی از طبقات سه گانه اجتماع مربوط می شود: "دروغ" که در اندیشه ایرانی بزرگ ترین گناه بود وظیفه روحانیان، "هجوم دشمن" وظیفه جنگیان و "قحطی" وظیفه کشاورزان.

جمشید که بزرگ ترین و توانا ترین پادشاه بود به سبب گناه دروغ (در شاهنامه غرور) فزه^۱ ایزدی را از دست داد. ولی فزه سه بار و هر بار پاره ای از آن از جمشید جدا شد و به ترتیب به ایزد مهر، فریدون پادشاه و گرشاسب^۲ جنگاور تعلق گرفت.^۳

در اساطیر هندی "اینذره"^۴ پهلوان-خدایی است که سه بار مرتکب گناه می شود:

اول دیو سه سری را که برهنه بود می کشد و جلال یا نیروی معنوی را از دست می دهد؛ دوم نقض عهد می کند و پیمان می شکنند و از قدرت جسمانی بی بهره می شود؛ و سوم با زنی شریف و پاکدامن زنا می کند و از زیبایی محروم می شود. به این ترتیب هر گناهی خصلتی را که خاص یکی از طبقات اجتماعی است از این "پهلوان-خدا" سلب می کند.

۱. به سخن ژاله آموزگار «فریا فزه یا خوره نیرویی آسمانی است که در وجود هر انسانی به ودیعه گذاشته شده است تا او را در انجام اعمالی که با وظیفه و حرفه آدمی مطابقت دارد یاری کند. فرمانروایان، موبدان، آرایه ها، زردشت و... فزه مخصوص به خود دارند. تازمانی که فزه ایزدی با فرمانروایان همراه باشد، پیروزی با آنان یار است و به مجرد این که فزه از آنان بگریزد، بخت از آنان روی می تابد. این فزه نخست به هوشنگ پیشدادی... از آن پس به تهمورث دیوبند و سپس به جمشید رسید» (تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت، ۱۳۸۰، ص. ۵۵ پا. ۱).

۲. یا "گرشاسب"، "کرشاسب"، "کرساسب"، "کوستاسب"، "گرشاسف"، "گرساسف"، "کرشاسف" و به اوستایی "کرساسپه" (Keresaspa) به معنی دارنده اسب لاغر، پدر نریمان و از پهلوانان اژدهاکش بزرگ باستانی ایران و سردار سپاه منوچهر و هموردی نظیر افراسیاب. نماد و مظهر عمارت و آبادانی و بانی شهر سیستان. از او با صفات گیسودار، گرزور یا گرزبه دست و ترمیش به معنی دلیر و پهلوان یاد شده است.

۳. درباره "گناه" و گسیختن "فزه" از جمشید رجوع کنید به:

Georges Dumézil, *Mythe et épopée*, II, Gallimard, 1971, p. 357.

۴. Indra؛ از دسته خدایان آتريکشه، فضای میانه، خدای زمین و آسمان، خدای طوفان و تندر و آذرخش است. سرودهای بسیاری درباره او در ریگ ودا وجود دارد.

در میان سلت‌ها نیز این تصور سه‌گانه "جرم" و "گناه" یا "بلا" وجود داشت. در اوستا (وَنَدیداد) برای بیماری‌ها سه نوع درمان نام می‌برد: ورد و دعا، کارد یا چاقو (بریدن، جراحی) و گیاه که به ترتیب یادآور وظیفه روحانیان، جنگاوران و کشاورزان است. در هند و ایران سه رنگ، اعتبار اساطیری و اجتماعی داشتند: سفید، قرمز، آبی. سفید رنگ جامهٔ آهورَمزدا و نیز روحانیان بود. قرمز (ارغوانی) رنگ خاص جنگیان بود و از آن جاکه شاه نخستین و به‌ویژه مظهر این طبقه بود، ارغوانی رنگ خاص شاهانه بود و آبی از آن طبقهٔ سوم. مثال دیگر کار فریدون است که کشور را سه قسمت کرد و هر پاره را به فرزندی داد: روم را به سلم، ترکستان را به تور و ایران را به ایرج. ولی در کتاب یادگار جاماسپی^۱ این تقسیم‌بندی به نحوی دیگر است. فریدون فزه ایزدی را به ایرج، شجاعت را به تور و ثروت را به سلم بخشید. بنابراین، ویژگی عمدهٔ هر طبقه‌ای متعلق به یک فرزند شد.

می‌توان نوعی از این سه‌گانگی را در اساطیر اسکاندیناویایی و یونانی نیز تشخیص داد.

*

اینک مختصری دربارهٔ ویژگی‌های خدایان سه طبقهٔ اجتماعی اقوام هندواروپایی گفت‌وگو می‌کنیم. چون اساطیر ایران و هند از یک ریشه‌اند و از بسیاری جهات به هم شباهت دارند، بیش‌تر از اساطیر دوران "ودایی" هند صحبت می‌کنیم و بحث از ایزدان ایرانی به بعد موکول می‌شود.

۱. یا "افریدون"، "افریدون"، "آفریدون" و در اوستایی "ثَرِتَوَنَه" یا "ثَرِتَوَنَه" (Thraetaona)، پسر آبتین و فرانک، و پدر سلم و تور از شهرناز و پدر ایرج از ارنواز از نژاد جمشید و بزرگ‌ترین پهلوان و پادشاه بعد از او. نخستین کسی که لقب "کی" یعنی پاک گرفت. در شاهنامه لقب او "فرخ" است. سلاح او گرز است سیاه‌رنگی گاوسار معروف به "گرز گاوسر" که با آن بر فرق ضحاک کوفت و بر زمینش زد اما به فرمان سروش به دماوندش بُرد و در غاری افکندش. ضحاک شش ماه در بند بود که فریدون روز نوروز او را بکشت. بدین‌سان پارسیان این روز را "امروز نو کروز" یعنی "امروز نو" نامیدند و جشن گرفتند. "جشن مهرگان" یادگار فریدون است که به یاد پیروزی وی بر ضحاک و بر تخت‌نشستن ایشان برگزار می‌شود. ۲. یا آياتکار جامسپیک کتابی به پهلوی مشتمل بر هفده فصل، عمدتاً در باب پیش‌گویی‌های جاماسب یا جاماسب (وزیر و راهنمای خردمند لهراسب و گشتاسب) و پاسخ او به پرسش‌های مختلف است.

بنا به نظریه دومزیل، ایزدان اساطیر هندواروپایی به نحوی با ساخت و ترکیب اجتماع و طبقات مذکور در فوق ارتباط دارند.

در اساطیر هند "میترا-ورونه" دو ایزد آسمانی مربوط به حکومت و اداره اجتماع و طبقه اول یعنی روحانیان هستند. این دو ایزد دارای خصال مخالف و متضاد و، درعین حال، مکمل یکدیگرند.

میترا^۱ ایزدی است بشری، ایزد پیمان و دوستی و نیکوکاری است، از کارهای نیک انسان پشتیبانی می‌کند و ضامن همه قراردادهای شرافتمندانه است. میترا "تجسم پیمان" این جهان و علاقه به امور انسانی و دنیوی و "تجسم روز" و روشنایی است، با خصلتی مهربان، کمک‌کننده و خوش دل. چون ایزد خشن و بی‌رحمی نیست خداوند همه چیزهایی است که به ملایمت و به خودی خود تمام یا پخته مصرف می‌شوند.

هوش، شیر و قربانی درست به او وابسته است.

در عوض ورونه فرمانروایی است مضطرب، ترسناک و هراس‌انگیز و مسلح به تور و بند. سلاح او مقاومت ناپذیر و گرفتارکننده است.

این دریافت از ورونه متعلق به دوره‌های بعد "ودایی" است و گرنه ورونه در اصل "آستو" یعنی از دیوها بود. او ایزدی است خودکام و آزاد، تجسمی از آن جهان و دارای خصلتی بی‌رحم و خشن، اندکی دیوگونه و نیز تجسم شب است. ورونه به عنوان ایزدی شریر و ناانسانی، خداوند همه چیزهایی است که به شدت و سختی با تبر قطع یا بر آتش کباب می‌شود و می‌سوزد. شیرهٔ سکرآور "شومه" اراده و قربانی نادرست به او وابسته است.

اهمیت، قوت و اعتبار هر دو ایزد یکسان است و هر یک نشان وجهه و جنبه‌ای است از حکومت، که از طرفی سامان‌دهنده و حافظ موازین و نظامات ضروری هر زندگی اجتماعی است و از طرف دیگر موجب و علت جبر و زوری است که آدمی به رغم خود اکثراً مجبور به اطاعت از آن است. در طبیعت نیز با

گردش فصول و روز و شب و ماه و خورشید نظامی حاکم است که بی آن زندگی ناممکن است؛ و از جایی دیگر همین نظام آدمی را به پیری و مرگ به ضرورت نیستی سوق می دهد.

در نظر دومزیل هر یک از خدایان دوگانه مذکور نمودار یکی از دو جنبه ضروری هر نظام اجتماعی یا طبیعی است.

نظیر این دوگانگی ایزدان فرمانروایی در روم باستان به عهده ایزد فیدئوس^۱ و ایزد یوپیترا^۲ و در اسکاندیناوی به عهده "اودین"^۳ و تیر^۴ است.

ایندزه ایزد طبقه دوم (جنگیان) یعنی ایزد جنگ است. او مظهر جبر و ضرورت، قدرت و خشونت است و پیروزی و غنیمت نصیب می کند. آذرخش سلاح اوست، دیوها را می کشد و جهان را از هجوم و آسیب آنان نجات می دهد و از پیروزی سرمست می شود. او تجسم پیروزی و بخشنده همه نتایج و نعمت های مادی آن است. ناستیه^۵ و آشرمه^۶ ایزدان مربوط به طبقه سوم در اساطیر هند هستند و پاره ای از وظایف بسیار متنوع و چندین جانبه این طبقه در شمار کارهای آن هاست. آن ها بخشنده سلامت، جوانی، باروری و برکت هستند.

معجزه برای کمک به ضعیفان، عاشقان، دختران دم بخت یا حیوانات عقیم متعلق به آن هاست. به اضافه خوراکی ها، فراوانی مال و افراد یعنی ثروت و جمعیت، بهبود هرگونه تولید و کشاورزی به این ایزدان بازسته است. معمولاً ایزدان دیگر و کوچک تر (مثل ایزدان سامی و چهارپایان) همراه ایزدان طبقه سوم هستند و آنان را در انجام وظایفی که دارند یاری می کنند.

به عقیده دومزیل در میان اقوام هندواروپایی تشخیص ایزدان یونانی بر این اساس ممکن نیست، زیرا اساطیر این قوم از زمان های کهن با فرهنگ و اساطیر قدیمی تر شرق مدیترانه درآمیخته، عناصر و عوامل بسیاری از آن ها وام

1. Dius Fidius

2. Dius Jupiter

3. Odinn

4. Tyr

5. Nastya

۶. Ashrama؛ یا آشرام = مرحله.

گرفته و خصوصیات متمایز خود را از دست داده است. در مورد اقوام اسلاو نیز کمی مدارک بازمانده، اظهار نظر را ناممکن می‌سازد. چنان‌که دیده می‌شود، بر طبق نظریهٔ دومزیل ساخت اجتماعی و ترکیب‌بندی اجتماع اقوام هندواروپایی — البته با دگرگونی‌های فراوان — در اساطیر و اندیشه‌های آنان منعکس شده است. افکار و عقاید دربارهٔ پاره‌ای از امور زندگی اجتماعی و نیز وظیفهٔ آسمانی ایزدان به نحوی با تقسیم‌بندی گروه‌های اجتماعی پیوند دارد.^۱

۱. Georges Dumézil, *L'Idéologie tripartite des Indo-Européens*, Latomus, 1958.



کلیاتی درباره اقوام هندواروپایی

تبرستان
www.tabarestan.info

تا آن جا که می دانیم اقوام هندواروپایی در شمال شرقی ایران یعنی حوالی دریاچه آرال و در دشت های آسیای میانه که امروز جزو کشور شوروی است، زندگی می کردند. بنا به نظریه دیگری، مسکن اولیه این اقوام در ماورای دریای سیاه بود و در هزاره سوم پیش از میلاد در اوکراین و سرحدات جنوبی روسیه زندگی می کردند.

به هر حال، تقریباً مسلم است گروهی از این اقوام که در دشت های آسیای میانه زندگی می کرده اند احتمالاً در هزاره اول پیش از میلاد به طرف جنوب مهاجرت کرده اند. این ها تیره هندوایرانی یا آریایی (به معنی اخص) اقوام هندواروپایی بوده اند. گروهی از این آریایی ها از راه افغانستان و مشرق ایران کنونی به هند و گروهی دیگر از طریق خراسان به سوی جنوب غربی یعنی سرزمین ایران روی آوردند.

همچنین بنابر پاره ای از نظریه ها، گروه دیگری از هندواروپایی ها از راه سرزمین های جنوبی روسیه به سوی جنوب عزیمت کرده، از قفقاز کنونی گذشته، به شمال غربی و جنوب ایران (آذربایجان، کردستان، لرستان، فارس، خوزستان) رسیدند و شاخه غربی قوم ایرانی را تشکیل دادند.

آریایی‌ها نام خود را به سرزمینی که به آن رسیدند یعنی به ایران دادند. ایران مشتق از کلمه آریاست که احتمالاً به معنای اصیل و شریف است.

پیش از گفت‌وگو از اقوام هندوایرانی اشاره‌ای می‌کنیم به سکاهای که در شمار اقوام ایرانی‌اند و زبان‌شان جزو زبان‌های ایرانی. سکاهای شمال دریای سیاه و گروهی از آنان نیز در شمال شرقی ایران زندگی می‌کرده‌اند (نام سیستان یا سگستان یا سرزمین سکاهای منسوب به آن‌هاست).^۱ داریوش در لشکرکشی به شمال یونان و سرزمین‌های شمال غربی امپراتوری خود با سکاهای شمال دریای سیاه جنگ‌های بی‌حاصلی کرد. وی از آن‌ها به نام سکاهای آن سوی دریا نام برده است.

به مناسبت رابطه‌ای که یونانیان با مراکز یونانی‌نشین شمال دریای سیاه داشتند، از سکاهای همجوار با آنان نیز بی‌خبر نبودند. هرودوتوس^۱، مورخ یونانی، اطلاعاتی از نحوه زندگی و آداب و رسوم این قوم و شیوه زندگی آن‌ها به دست داده است.

اقوام هندوایرانی (آریایی) پیش از جدایی زبان، نحوه زندگی، معتقدات، اساطیر و افسانه‌ها و آداب و رسوم و جز آن مشترکاتی داشته‌اند. شاخه هندی پس از رسیدن به سرزمین پنجاب در آن‌جا اقامت گزید. از معتقدات و آیین و اساطیر این قوم در درجه اول دو کتاب اساسی ودا و ریگ‌ودا به زبان سنسکریت بازمانده است. این زبان دارای ادبیاتی بسیار وسیع است و هرچند قرن‌هاست که بدان تکلم نمی‌شود ولی همیشه به عنوان زبان دینی و ادبی و فرهنگی مورد توجه روحانیان بوده و آن را می‌آموخته‌اند (مثل زبان لاتین در اروپای قرون وسطا و آغاز عصر جدید).

به علت هم‌ریشه بودن و شباهت اساطیر هندوایرانی و نیز به علت مدارک زیادی که به زبان سنسکریت باقی مانده، این زبان یکی از کلیدهای اساسی شناخت زبان اوستایی و اساطیر ایران است.

مهاجران به ایران خواه از راه شمال شرقی یا شمال غربی شامل سه تیره بزرگ

۱. Herodotus (۴۸۴-۴۲۵ ق.م.)؛ یا هرودوت مورخ یونانی و ملقب به پدر مورخان.

مادی و پارسی و پارتی بودند. مادها در آذربایجان و کردستان تازی و همدان امروز زندگی می‌کرده‌اند و پارس‌ها در فارس و خوزستان، و پارت‌ها در آغاز در خراسان شمالی و شرق دریای خزر اقامت داشته‌اند و بعدها در سرتاسر ایران پراکنده شدند.

مادها با امپراتوری آشور که قسمت شمالی کشور عراق کنونی مرکز و مقر آنان بود، همسایه بودند و در نتیجه برخوردهایی بین آنان به وجود آمد. سرانجام در سده هفتم قبل از میلاد (۶۱۲ ق.م.) پایتخت آشور به تصرف مادها درآمد و دولت‌شان منقرض شد. مادها نخستین قوم ایرانی بودند که حکومتی پادشاهی تشکیل دادند و سپس پارسی‌ها پس از یک قرن و نیم امپراتوری ماد را سرنگون کردند.

اقوام هندوایرانی (آریایی‌ها) پیش از مهاجرت و هنگام اقامت در دشت‌های آسیای میانه، مردمی گله‌دار و دام‌پرور بودند با زندگی چادرنشینی و اقتصاد شبنانی؛ یعنی دام‌داری عامل اصلی تولید بود. احتمالاً در جست‌وجوی چراگاه در فصول مختلف سال نقل و انتقال‌هایی هم می‌کردند ولی در این مورد هیچ اطلاع درستی در دست نیست.

سازمان اجتماعی آن‌ها مبنی بر خانواده و قبیله بود و از تجمع چند قبیله در سرزمینی معین یک واحد اجتماعی بزرگ که داهی^۱ نام داشت تشکیل می‌شد. همان‌طور که قبلاً گفته شد در اجتماعات اقوام هندواروپایی (و از جمله در میان آریاها) سه طبقه اجتماعی اصلی وجود داشت: آثرونان (روحانیان) آرتشتاران (جنگیان) و واستریوشان (گله‌داران، کشاورزان و تولیدکنندگان).

۱. Dāhe: مملکت قوم داهه (Dāhi) از قبایل سکت (Saka).

تبرستان
www.tabarestan.info



اینک برای اطلاع بیش‌تر فهرست مهم‌ترین زبان‌های ایرانی (باستانی و ایرانی میانه) بیان می‌شود. "زبان‌های ایرانی" به گروه زبان‌هایی اطلاق می‌شود که اقوام مختلف ایرانی به آن تکلم می‌کرده‌اند یا می‌کنند.

زبان مادها

از این زبان اطلاع زیادی در دست نیست. از راه کتیبه‌های آشوری شرحی یکجانبه از جنگ‌های ماد و آشور بازمانده که در آن‌ها به نام بعضی از پادشاهان ماد برمی‌خوریم و به این ترتیب از زبان آن‌ها تنها چند نام از اشخاص باقی مانده است و بس.

زبان سکایی

از زبان سکایی هم جز چند اسم چیزی به یادگار نمانده، ولی بنابر دلایل زبان‌شناسی از همین چند اسم باقی‌مانده می‌توان به یقین دانست این زبان هم از خانواده هندواروپایی است.

زبان پارسی باستان

زبانی است که پارسی‌ها در دوره هخامنشی به آن تکلم می‌کردند. از این زبان اطلاعات نسبتاً بیش‌تری در دست است، از جمله سنگ‌نوشته‌های داریوش در بیستون و تخت جمشید مهم‌ترین آن‌هاست. در این سنگ‌نوشته‌ها فتوحات شاهنشاه هخامنشی، سرزمین‌ها و اقوام تابع و نیز قومیت کارگران و منشأ و خصوصیات مصالح کاخ و نیایش به درگاه آهوزمردا و جزآن آمده است. از کوروش کبیر لوح‌های بسیار کوچکی باقی مانده و همچنین سنگ‌نوشته معروفی از خشایارشا در دست است. این سنگ‌نوشته‌ها به سه زبان پارسی باستان، آرامی (زبان و خط دیوانی امپراتوری هخامنشی) و عیلامی است.

زبان اوستایی

زبان اوستایی منسوب به کتاب اوستا و زبان مردم شمال شرقی ایران بود. به مناسبت وجود کتاب اوستا اطلاعات کافی و کاملی از آن در دست است. این کتاب احتمالاً در زمان حکومت پارت‌ها (اشکانیان) یا به عقیده بیش‌تر دانشمندان در اواسط دوره ساسانی گردآوری و تدوین شده است. خطی که این کتاب با آن کتابت شده، از شکل‌های تکمیل‌شده خط پهلوی است.

زبان سُغدی

سُغدی‌ها تیره‌ای از آریاها بودند که در شمال و شمال شرقی افغانستان امروز زندگی می‌کرده‌اند. از زبان این قوم اطلاعات قابل توجه و کافی در دست است. زبان سُغدی از جمله زبان‌های ایرانی میانه است.

زبان پهلوی

زبان رسمی و دیوانی دوران سلسله‌های اشکانی و ساسانی است که نوشته‌های زرتشتیان نیز به این زبان باقی مانده است. به مناسبت اختلاف‌هایی که گویش‌های پهلوی شمال شرقی و جنوب غربی ایران با یکدیگر داشته‌اند، معمولاً دانشمندان آن‌ها را به پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی تقسیم می‌کنند.

از پهلوی اشکانی که گویش مردم شمال شرقی ایران بود (یا به قول آقای خانلری "پهلواتیک") آثار زیادی در دست نیست. پهلوی ساسانی، پارسی میانه (یا به قول آقای خانلری "پارسیک") گویش مردم جنوب غربی ایران و زبان رسمی و دیوانی دوران ساسانی بوده که نوشته‌ها و آثار زیادی از سنگ‌نوشته‌های ساسانی، سکه‌ها و مُهرها و ادبیات غیردینی و کتاب‌های متعدد دینی از آن بر جای مانده است.^۱

تبرستان
www.tabarestan.info

۱. پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.

تبرستان
www.tabarestan.info



۵

منابع اطلاع از اساطیر ایران

تبرستان
www.tabarestan.info

۱

اوستا، کتاب مقدس ایرانیان قدیم، خود بزرگ‌ترین منبع اطلاع ما از اساطیر ایران است. با وجود این‌که اوستا کتاب مقدس آیین زرتشتی است ولی دربارهٔ دوران پیش از زرتشت نیز اطلاعاتی به دست می‌دهد، زیرا زرتشت آیین تازه و خلق الساعه پدید نیاورد. او مُصلِح دین بود که معتقدات و اساطیر آیین‌های موجود قبلی را اصلاح کرد. بنابراین، آثار و نمونه‌های اسطوره‌های کهن را در قسمت‌هایی از کتابی که منسوب به شخص اوست یعنی گات‌ها و نیز در سرتاسر کتاب می‌توان به خوبی دریافت.

۲

اساطیر ودایی هند و داورِیگ و داء، کتاب‌های هندوها و نیز حماسهٔ مَهَابَهارتَه^۱ از منابعی است که برای درک اساطیر ایران مفید است. بسیاری از نکات ناروشن اساطیر ایران با استفاده از این منابع روشن می‌شود؛ و به علت

۱. Mahābhārata؛ نوشته شده در میانه هزارهٔ اول قبل از میلاد و بزرگ‌ترین منظومهٔ حماسی جهان به زبان سنسکریت منقسم به هجده کتاب با موضوع جنگ افسانه‌ای دو قبیلهٔ خویشاوند. عنوان کتاب در برخی متون فارسی مَهَابَهاراتا و مَهَابَهارت و مَهَابَهارت ضبط شده است.

هم‌ریشه بودن اساطیر ایران و هند، مقایسه آن‌ها برای فهم متقابل هر دو ضروری است.

۳

ادبیات دینی پهلوی و به‌ویژه کتاب‌هایی که در شرح و تفسیر بخش‌هایی از اوستا و تلخیص بخش‌های دیگر نوشته شده‌اند مانند بُنْدَه‌ش^۱ و دینکرد^۲ هرچند در زمان‌های متأخر تدوین شده‌اند اما برای اطلاع از اساطیر حتی دوران هندوایرانی، منابع مفیدی‌اند.

آثار نویسندگان و مورخان کشورهای غربی مانند آثاری که به زبان‌های یونانی، ارمنی، سریانی و جز آن درباره تاریخ روابط کشورهای خود با ایران و عقاید و رسوم و دین و فرهنگ ایرانیان نوشته‌اند نیز نکات بسیاری درباره اساطیر ایران دربر دارد.

۴

روایات فارسی، ادبیات زرتشتی به زبان فارسی^۳ (مانند زرتشت‌نامه، ارداویراف‌نامه^۴ اثر زرتشت بهرام پُژدو) شاهنامه و داستان‌های حماسی دیگر، پاره‌ای از داستان‌های عرفانی مانند مَنَیْقُ الطَّیْرِ عطار یا رسالات فارسی سهروردی و تاریخ‌هایی چون تاریخ بلعمی و به‌طور کلی قسمت‌هایی از ادبیات فارسی نیز در شمار منابع روشن‌گر اساطیر پیش از اسلام ایران هستند.

۱. یا بُنْدَه‌ش به معنی اصل و بنیاد آفرینش. کتابی است دینی-تاریخی به زبان پهلوی در باب کیهان‌شناسی، تاریخ کیهان و جغرافیای ایران‌شهر.
۲. یا دینکرد کتابی است به زبان پهلوی درباره مجموعه روایات دینی و شرح تعلیم زرتشت.
۳. یا زرتشت‌نامه معروف به زرتشت بهرام پُژدو یا زرتشت بهرام پُژدو منظومه‌ای حماسی-دینی سروده کاؤس رازی شاعر زرتشتی سده ششم و هفتم هجری. در ۱۳۴۳ شمسی رحیم عقیقی در مقدمه ارداویراف‌نامه ثابت کرد این منظومه اثر زرتشت بهرام پُژدو نیست و این تلقی مردود است.
۴. یا ارداویران‌نامه یا اردای ویراف‌نامک رساله‌ای تمثیلی است به زبان پهلوی به قلم نویسنده‌ای ناشناس که در سده نهم میلادی تألیف شده است. بعدها زرتشت بهرام پُژدو آن را در ۶۷۶ قمری به نظم فارسی درآورد.

۵

آثار مورخان و نویسندگان عرب درباره ایران پیش از اسلام به ویژه آثار نویسندگان ایرانی به زبان عربی مانند نوشته های محمد ابن جریر طبری، ابوریحان بیرونی و حمزه اصفهانی و دیگران.

۶

آداب و رسوم، جشن ها و پاره ای از عقاید بازمانده از اعصار قدیم که هنوز در زندگی اجتماعی ایران نشانی از آن ها می توان یافت. می توان نوروز را به عنوان مثال بارز یادآور شد.

آنچه در فوق آمد اساسی ترین منابعی است که نام برده شد. البته جزاین ها منابع دیگری برای دست یافتن به اساطیر ایران یا تفسیر و تأویل آن ها وجود دارد که چون در درجه اول اهمیت نیستند از ذکر آن ها خودداری می ورزیم.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان

بخش دوم

www.tabarestan.info

اساطیر ایران

تبرستان
www.tabarestan.info



۱ طرح مسئله

تبرستان
www.tabarestan.info

در بحث از اساطیر ایران، ما به چهار امر اساسی در ساخت و اندیشه اساطیری ایران توجه می‌کنیم:

۱. یزدان‌شناسی
۲. کیهان‌شناسی
۳. انسان‌شناسی — روحانی (زرتشت)، شاه (جمشید)، پهلوان (گرشاسب)،
کشاورزان و پیشه‌وران
۴. رستاخیز یا "تن‌پسین"

منظور از "یزدان‌شناسی" تصویری است که از ایزد یا ایزدان و آمشاسپندان در اندیشه اساطیری ایران وجود داشت. وظایف و خصال هر یک و رابطه آن‌ها با یکدیگر و چگونگی میثو یا عالم غیر جسمانی مورد نظر است.

منظور از کیهان^۱ یا عالم، جهان بسامان یا نظامی است که در اساطیر اقوام

گوناگون، پس از آفرینش، به معنی وسیع کلمه به وجود می‌آید. پیش از آفرینش معمولاً هستی (در اندیشه اساطیری) به صورت هاویه وجود دارد: بی سامانی، درهم آشفتگی بدون هیچ شکل، مرز، قرار و نظام.

جهان با صورت‌های فلکی، ماه و خورشید و ستارگان، گردش فصول و شب و روز و پیدایش و رشد و مرگ گیاهان و جانوران و زندگی اجتماعی با سلسله مراتب و گروه‌های وظایف مختلف و جز آن دارای نظم و ترتیبی خاص خود است. مراد از کیهان^۱ این جهان با نظام است. کلمه "کیهان" در فارسی ذری از "گیهان"^۱ پهلوی آمده است اما چون اندک اختلافی نیز در معنی آن راه یافته، بنابراین کلمه را به صورت "کیهان" و به همان معنایی که آمد به کار می‌بریم.

"کیهان‌شناسی"^۲ به ساخت و استخوان‌بندی چنین جهانی توجه دارد. منظور از "انسان‌شناسی"^۳ توجه به موقع انسان در کیهان و در قبال ایزد یا ایزدان و آدمیان و نیز در قبال خود است؛ و غرض از آفرینش آدمی نیز ایفای نقش او در رستاخیز گیتی است. انسان برای چه آمده، برای چه هست و برای چه می‌میرد.

منظور از رستاخیز یا "تن‌پسین"^۴ چگونگی فرجام گیتی و پیوستن گیتی و آدم به "میئو" و اندیشه بهشت و زندگی پس از مرگ در اندیشه اساطیری ایرانی است.

بحث درباره هریک از موضوع‌های مذکور در فقره فوق، اعتقادات کلی و "اساطیری-دینی" کوتاه‌تر و افسانه‌ها و داستان‌های صرفاً اساطیری که دارای جنبه دینی محض نیستند با تفصیل بیش‌تری به میان کشیده خواهند شد.

۱. در پهلوی "فرخوگرد" یا "فراخگرد" یا "فراخکرت" نیز گویند. در اوستایی نیز "وَرُوکَشَه" (Vourukasha) خوانده می‌شود. این کلمه صفتی است جانشین نام دریایی که در اسطوره‌های ایرانی آمده و گویند آن سوی قله البرز است.

2. cosmologie

3. anthropologie

۴. تنی که در پایان جهان موجودات با آن برانگیخته می‌شوند و همیشه در آن می‌مانند.



اسطوره در اندیشه ایرانی

تبرستان
www.tabarestan.info

از اعصار کهن در اندیشه ایرانی نوعی دوئینی (ثنویت)^۱ دیده می‌شود. در کهن‌ترین بخش اوستا یعنی در گات‌ها (یسناها: ۳۰) چنین آمده است:

- ۳ آن دو گوهر همزادی که در آغاز در عالم تصوّر ظهور نمودند یکی از آن نیکی است در اندیشه و گفتار و کردار و دیگری از آن بدی (در اندیشه و گفتار و کردار) از میان این دو مرد دانا باید نیک را برگزیند نه زشت را.
- ۴ هنگامی که دو گوهر به هم رسیدند زندگانی و مرگ پدید آوردند ازین جهت است که در سرانجام دروغ‌پرستان از زشت‌ترین مکان (دوزخ) و پیروان راستی از نیکوترین محل (بهشت) برخوردار گردند.
- ۵ از میان این دو گوهر دروغ‌پرست زشت‌ترین کردار را برای خود برگزید پیرو راستی آن کسی که همیشه با کردار نیک خویش خواستار خوشنودی مزدا اهوراست خرد میثوی را که با زیور ایزدی آراسته است اختیار نمود.
- ۶ از میان این دو گوهر دیوها نیز بد را از خوب نشناختند زیرا که هنگام

مشورت آنان با همدیگر (دیو) فریب فرا رسید ناگزیر زشت‌ترین اندیشه برای خویش برگزیدند آنگاه بسوی خشم روی آورده تا بتوسط آن زندگانی بشر را تباه کنند.^۱

پس مردم آهورایی هستند، تصور از انسان هم معلوم است. مسئله آغاز در اساطیر و ادیان سامی به نحوی روشن است. در آیین‌های یهود، مسیحیت و اسلام خدا قدیم است و از "ازل"، از پیش از زمان؛ و هر تصویری از "زمان" وجود داشته و تا ابد هم هست. اما در اساطیر ایران مسئله آغاز روشن نیست. در "اندیشه دوئیتی" نوعی تصور از محدودیت وجود دارد. همچنان‌که آهورمزدا نخست قادر مطلق نیست و بعداً پس از پیروزی بر اهریمن قادر مطلق می‌شود، از نظر زمان هم مطلق و بی‌نهایت نیست. درباره هستی یا بودن او هرچه به عقب برویم، درباره هستی اهریمن نیز به عقب رفته‌ایم. از طرف دیگر خدا (آهورمزدا) محدود است به یک "ناخدا" (اهریمن). خدا و "ناخدا" دو گوهر همزادند. هویدا شدن، بروز و ظهور آن‌ها با همدیگر بود و به این ترتیب یکی محدود به دیگری است. هریک حدودمرزی دارد (زَروانیت^۲ خواسته است این محدودیت را به نحوی حل کند که بعداً از آن سخن خواهیم گفت). آن دو گوهر در اندیشه هویدا می‌شوند. ذات اصل و سرچشمه وجود، اندیشه است. آفرینش در اساطیر ایران از راه اندیشیدن آهورمزدا به وجود می‌آید. عالم بیرونی و عینی، نمود و ظهور یا پیکر و جامه عالم درونی و ذهنی است. ذات آن "دو گوهر" از راه پندار و گفتار و کردار هویدا می‌شود، این‌ها در حقیقت تحقق اندیشه ایزدی یا اهریمنی‌اند. به این ترتیب اندیشه، جامه واقعیت می‌پوشد. اما از آن جاکه آن دو گوهر یکی الهی و یکی شیطانی است، پس تحقق و در وجود آمدن آن‌ها نیز به دو صورت متضاد و متناقض با یکدیگر است:

۱. ابراهیم پورداود، گات‌ها، بمبئی: انجمن زرتشتیان ایرانی، ۱۳۰۵، ص. ۲۰.

۲. منسوب به "زَروان" یا "زَروان" به معنی زمان. در اساطیر ایرانی و آیین زرتشتی نام ایزد یا فرشته زمان است. در ادبیات زرتشتی دو گونه زمان داریم: زمان "ازلی-ادبی" و زمان "دوازده هزارساله". اولی را زمان بی‌کرانه یا زَروان خوانند و دومی را زمان درنگ خدا (دوران نبرد آهورمزدا و اهریمن) یا کرانه‌مند گویند.

به صورت "نیک و بد" در پندار و گفتار، و در کردار به صورت "بهتر و بدتر" هویدا می‌شوند.

وقتی بُن و ریشه عالم امکان و عالم وجود دو گوهر باشد ضرورتاً یکی نیک و یکی بد است. اگر هر دو نیک یا هر دو بد باشند، با یکدیگر اینهمان^۱ هستند و وحدت^۲ دارند. در بود و نبود، در ذات و ظهور، یک چیز می‌شوند. محض قبول "دوئین"، قبول تضاد و مقابله آن‌ها با یکدیگر است؛ اگر یکی نور باشد دیگری تاریکی است و اگر یکی نیکی باشد دیگری بدی است.

پس اساطیر ایران ذاتاً "اخلاقی" است؛ یعنی شالوده و ساخت عالم امکان و عالم وجود در این اساطیر به نحوی است که ضرورتاً به مفهوم و دریافتی اخلاقی می‌انجامد. اخلاق، نتیجه جبری چنان تصویری از هستی است.

اگر هستی دارای دو ریشه و شالوده متضاد و متقابل یعنی "نیک و بد"، "روشن و تاریک" باشد، جنگ میان آن دو مقدر و ناگزیر است و گریزی از جنگ نیست، زیرا اگر آهورمَزدا اهریمن را بپذیرد یا حتی به خود واگذارد، دیگر نمی‌تواند "نور" و "خیر محض" باشد و خود نیز اهریمن می‌شود. عکس آن نیز درباره اهریمن صادق است. همچنان‌که از آغاز به آهورمَزدا هجوم می‌برد و خواستار نابودی اوست.

از این "دوئین" و ریشه هریک برای این‌که خود باشد باید ضد خود را نفی کند و از بین ببرد. جنگی کیهانی و عالم‌گیر وسیله نفی و تباه کردن دشمن است.

پس اساطیر ایران ضرورتاً "حماسی" نیز هست. این تصور از ساخت عالم وجود، به ناچار با پیدایش و درگیر شدن جنگ توأم است.

در چنین مبارزه‌ای که صحنه آن کل عالم است، هر موجود در جانب گوهری و به ضد گوهری دیگر، درگیر و در کشاکش است. اما از خیل آدمیانی که آفریده آهورمَزدا هستند و در مجموع با اهریمن می‌جنگند، پاره‌ای از آن‌ها فریفته بدی و تاریکی می‌شوند. ثنویت هستی در انسان نیز راه می‌یابد. آن‌گاه در این

دودستگی است که نیک اندیشان درست (جانب آهورَمَزدا) را برمی‌گزینند، نه بداندیشان، که هواخواه اهریمن هستند.

اکنون بازمی‌گردیم به نخستین مبحث اساطیر ایران که "یزدان‌شناسی" است. در اساطیر هند دو دسته موجود مابعدالطبیعی وجود دارند:

دیوَه‌ها و آسوره‌ها؛ دسته اول گروه خدایان و دسته دوم گروه دیوان هستند. اما در ایران آهورَه‌ها خدایان و دیو‌ها دیوان هستند. (با توجه به این که حرف "س" زبان سنسکریت در زبان اوستایی به "ه" تبدیل می‌شود آهورَه همان آسوره است. از طرف دیگر در ایران کلمه آهورَه عَلم شده است برای خدای بزرگ.) به این ترتیب زمانی و شاید احتمالاً در زمان جدایی دو قوم هندی و ایرانی از یکدیگر گروه خدایان و دیوان این دو قوم معکوس یکدیگر شدند. خدای هندی در ایران به صورت دیو، و دیو هندی در ایران به صورت خدا درآمد و بالعکس.

آهورَه به معنای خداوند، سرور مزدا به معنای خردمند داناست. به این ترتیب آهورَمَزدا به معنای خدای دانا یا سرور خردمند است.

آهورَمَزدا از خدایان کهن اساطیر قوم ایرانی و معادل و همتای ایرانی وُرُوَنَه، خدای اساطیر هندی، است که به ویژه پس از اصلاح دین زرتشت در میان گروه یزدان ایران، به صورت خدای نخستین و آفریدگار درآمد.

آهورَمَزدا خدای یگانه، دربردارنده همه عوامل جهان، گنبد آسمان و محیط بر طبیعت، دانا و بینای مطلق است. خورشید، چشم و ستاره‌ها جاسوسان اویند. از طرف دیگر، آسمان پُرسِتاره، ردای اوست. او خدای فرمانروایی، آسمانی و روحانی کامل و مطلق است.^۵

در هرمزدیشت، نخستین یَشت اوستا که به آهورَمَزدا اختصاص یافته، صفات و مظاهر آهورَمَزدا چنین آمده است:

1. Deva

۲. Asura؛ یا "آسورا" و برابر با "آهورَه" یا "آهورا" در ایران.

3. Ahura

4. Daeua

۵. برای آگاهی بیش‌تر رجوع کنید به:

Gèo Widengren, *Les Religions de l'Iran*, Payot, 1968;

ابراهیم پورداود، یَشت‌ها، ج. ۱، بمبئی: انجمن زرتشتیان ایرانی، ۱۳۰۷، صص. ۳۳ به بعد.

۷ آن‌گاه آهورمَزدا گفت ای زرتشت پاک کسی که از او سؤال کنند اسم من است دوم کسی که گله و رمه بخشنده است سوم کسی که تواناست چهارم بهترین راستی پنجم (مظهر) کلیه نعم پاک آفریده مزدا ششم منم خرد هفتم منم خردمند هشتم منم دانائی نهم منم دانا.

۸ دهم منم تقدس یازدهم (منم) مقدس دوازدهم اهورا سیزدهم زورمندترین چهاردهم (منم) کسی که دست خصومت باو نرسد پانزدهم مغلوب نشدنی شانزدهم کسی که پاداش (هریک را) در خاطر نگه دارد هفدهم کسی که (همه) را نگاهبان است هیجدهم همه را درمان بخش است نوزدهم منم آفریدگار بیستم منم آنکه موسوم است به مزدا.^۱

وجود و موقع خدایی آهورمَزدا به وسیله آمشاسپندان تکمیل می‌شود. در آیین زرتشتی آمشاسپندان (مقدسان جاوید) از طرفی فرشته‌های مستقل و از طرفی جلوه‌های گوناگون آهورمَزدا هستند.

آهورمَزدا آفریننده آمشاسپندان و هر یک از آنان تجلی جنبه و وجهه خاصی از صفات او هستند. تعداد آن‌ها به اضافه آهورمَزدا هفت است. آهورمَزدا هم در شمار آمشاسپندان و هم آفریننده و جوهر و کل آن‌هاست. اگر بتوان ملاً اعلی یا عرش آیین زرتشتی را چون دایره‌ای در نظر گرفت، آهورمَزدا در حقیقت مرکز و درعین حال، محیط این دایره است. آهورمَزدا کیهان و آمشاسپندان بروز و نمود و عناصر گوناگون کیهانند.

اسامی و مفاهیم انتزاعی آمشاسپندان به شرح زیر است:

۱. آهورمَزدا: خدا

۲. وُهومنه^۲ (اندیشه): منش نیک

۱. ابراهیم پورداود، یشت‌ها، ج. ۱، "هرمزد یشت"، بندهای ۷ و ۸، بمبئی: انجمن زرتشتیان ایرانی، ۱۳۰۷.
۲. این نام در ادوار تاریخی صورت‌های "اهوره مزدا"، "اهورامزدا"، "اوهرمزد"، "اورمزد" و "هرمزد" به خود گرفته است.

۳. Vohu-Manah: بهمن (آمشاسپند مذکر).

۳. آشه (آشه وهیشته)^۱: نظم راست (سامان)
۴. خَشْتَرَه (خَشْتَرَه وَتیریه)^۲: پادشاهی مینوی (قدرت آفریدگار)
۵. اَرْمَنیتی^۳ (سپنته اَرْمَنیتی): ایثار و بخشایش
۶. هَنورَوَتات^۴: تندرستی و نجات بخش
۷. اَمَرِتات^۵: رستگاری و جاودانگی

نخست سپند مینو^۶ (اندیشه یا خرد مقدس) اولین آمشاسپند بود که بعدها جای خود را به آهورمزدا داد. گذشته از آهورمزدا که آفریننده همه هستی نیک است، هریک از آمشاسپندان مظهر یکی از عوامل طبیعت است. به عبارت دیگر، هریک از عوامل طبیعت وابسته و تجسم یکی از آمشاسپندان است به شرح زیر:

۱. آهورمزدا: هستی نیک
۲. وُهومنه: گاو (دامان و ستوران، جانوران سودمند)
۳. آشه: آتش
۴. خَشْتَرَه: فلز
۵. اَرْمَنیتی: زمین
۶. هَنورَوَتات: آب
۷. اَمَرِتات: گیاه

به طوری که دیده می شود، آهورمزدا هم آفریننده آمشاسپندان و هم خود در شمار آمشاسپندان است، و اینان هریک نمود و ظهور جنبه ای از هستی

۱. Asha-Vahishta: اردیبهشت (آمشاسپند مذکر).
۲. Khshathra-Vairya: شهریار (آمشاسپند مذکر).
۳. Spenta-Armaiti: "سپندارمذ"، "اسپندارمذ"، "اسفندارمذ" = اسفند (آمشاسپند مؤنث).
۴. Haurvatāt: "هردات"، "هرداد" = خرداد (آمشاسپند مؤنث).
۵. Ameretāt: "امرداد" = مُرداد (آمشاسپند مؤنث).
۶. Spanta Mainiyu: سپنته مئینیو.

آهورمزدا هستند. پس با پیدایش آن‌ها آهورمزدا در حقیقت جنبه‌های گوناگون امکانات و صفات خود را تجلی داده است. اما از طرف دیگر، آمشاسپندان فقط مفاهیم ذهنی نیستند بلکه وجودهای واقعی‌اند که به صورت عناصر طبیعت در جهان متجلی و جلوه‌گرند. پس می‌توان نتیجه گرفت که:

۱. آمشاسپندان همه در اصل یک چیز (آهورمزدا-خدا) هستند. اساطیر ایران نوعی تصور وحدت وجودی^۱ نسبت به مابعدالطبیعه و عالم ماورا دارد. مفاهیم ذهنی و انتزاعی آمشاسپندان مانند خود آنان یک اصل و یک ریشه دارند. خدا همان اندیشه نیک، نظم راست، پادشاهی مینوی، بخشایش، تندرستی و بی‌مرگی است.

۲. هریک از مفاهیم بالا نه فقط تصویری ذهنی از آهورمزداست بلکه در عین حال وجودی عینی و خارجی است: هستی نیک، دام و ستور، آتش، فلز، زمین، آب و گیاه. این وجودهای خارجی نیز مانند آن مفاهیم ذهنی یک چیزند و از تجلیات و نمودهای گوناگون آهورمزدا هستند. اساطیر ایران نسبت به طبیعت و عالم مادی نیز دارای نوعی تصور وحدت وجودی است.

۳. اگر مفاهیم ذهنی و عالم مادی محل تجلی و ظهور آهورمزدا باشند پس اندیشه و ماده، حقیقت و واقعیت، هر دو قدسی و الهی هستند و دوبنی و ثنویتی میان جان و تن، اندیشه و ماده، مینو و گیتی نیست.

۴. در آیین‌های یهود، مسیحیت و اسلام، خدا چون صنعتگری جهان را — بیرون از خود — خلق می‌کند. اما در اندیشه اساطیری ایران خدا از راه آمشاسپندان در اندیشه و در عالم مادی (در مینو و گیتی) حضور دارد. او به صورت اندیشه و ماده (طبیعت و عناصر طبیعی) به خود فعلیت می‌بخشد. به زبان دیگر، خدا خود را همچون ذهن^۲ و عین^۳ می‌آفریند. او وجودی برکنار و دور از مینو و گیتی، اندیشه و ماده نیست و از طرف دیگر محدود به این‌ها هم نیست.

1. panthéiste

2. esprit

3. object

۵. آهورمزدا به صورت "هستی نیک" در جهان مادی تجلی می‌کند. همه وجودهای نیک عالم هستی جسمانیت و تجسد^۱ خداست. میان مفاهیم انتزاعی و تجسم آشناسپندان در طبیعت، مناسبت و پیوند ذهنی مبهم و اکثراً پنهان برقرار است. بدین سان، آهورمزدا دربرگیرنده همه تجلیات و نمودهای آشناسپندان است.

۶. گاو^۲ مظهر همه دامان و ستوران، جانوران نیک و از جمله انسان است. اهریمن برای ازمیان بردن جانوران اهورایی به گاو^۳ نخستین (نمونه نوعی عالی^۴ و اصل جانوران) هجوم بُرد و او را کشت و آهورمزدا برای نجات جانوران نطفه گاو را در ماه نگه‌داری می‌کند تا از آسیب دشمن در امان باشد و گیتی از جانور تهی نماند. این "گاو" تجلی‌گاه اندیشه یا منش نیک است. به عبارت دیگر، اندیشه نیک در جانوران اهورایی فرو می‌آید. جانور (و انسان) خانه دارنده اندیشه نیک و عمل‌کننده به اندیشه است و آن را از قوه^۵ به فعل^۶ درمی‌آورد.

۷. نظم راستین و سامان، مفهوم انتزاعی "آمشا" است که به صورت آتش در جهان پدیدار می‌شود. "آشه" همانا حقیقت، نظم کیهانی، نظام و قاعده و سامان در چیزها، در طبیعت، در رفتار مردمان با یکدیگر یعنی در اخلاق و نیز در آیین نیایش و پرستش ایزدان است.

اوستا پنج گونه آتش^۷ برمی‌شمارد که به ترتیب از پایین به بالا و از گیتی به میثو عبارتند از:

1. incarnation

۲. مقصود از "گاو" نمونه اولیه چهارپایان است.

3. type suprême

4. force

5. action

۶. در اوستا نام پنج آتش بدین قسم آمده است: آذر پرزی سَوَنگه، آذر وهو فریانه، آذر اوروازیشته، آذر وازیشته، آذر سپنیشته. ژاله آموزگار نیز ترتیب پنج گونه آتش میثوی را در تاریخ اساطیری ایران (تهران: سمت، ۱۳۸۰، ص. ۲۵، پ. ۱) به شرح ذیل آورده است:

۱. آتش برزیسوه (Barzisavah) که در برابر اورمزد می‌سوزد.
۲. آتش وهوفریانه (Vohufriyana) که در تن مردمان و جانوران جای دارد.
۳. آتش اوروازیشته (Urvazishta) که در گیاهان است.
۴. آتش وازیشته (Vazishta) که در ابرهاست.
۵. آتش سپنیشته (Spanishta) که در کانون‌های خانوادگی جای دارد.

۱. آتش آتشکده‌ها و کاربرد روزانه
۲. آتشی که در گیاهان است
۳. آتشی که در بدن جانوران است
۴. آتشی که در ابراست (آذرخش)
۵. آتشی که در بهشت است

در زمان ساسانیان سه آتشکده بزرگ (آذرفرنبغ در کاویان فارس، آذرگشسب در آذربایجان، آذر بُرزین‌مهر در ریوند خراسان) وجود داشت که به ترتیب از آن روحانیان، جنگیان و توده مردم (کشاورز و پیشه‌ور) بود. البته پرستشگاه خاص خاندان شاهی، آتشکده جنگیان (آذرگشسب) بود. این آتشکده‌ها هریک پرستشگاه آهورمزدا و مکان مقدسی بودند که مؤمنان از برکت آن به خدای آفریننده، نظم‌دهنده و سامان‌بخش (آهورمزدا) و نیز به عالم مینو که نظم‌راستین بر آن فرمانرواست و بنابر "آشه" سامان یافته، راه می‌یافتند. آتشکده جای هم‌آهنگ‌شدن با نظام راستین الهی و کیهانی ("آشه") بود.

از جانبی دیگر چون ایزد آتش پسر آهورمزداست، زیان او به نیکان و دشمنان اهریمن نمی‌رسد. تنها پیروان دروغ از گزند آن در امان نیستند. از همین رو، یکی از مراسم آزمون وَره گرم (عبور از آتش) یا ریختن سُرَب داغ بر سینه بود، زیرا می‌پنداشتند که اگر کسی راست بگوید و سوگند دروغ نخورده باشد از چنین آزمون‌هایی آسیب نمی‌بیند. در این‌جا نیز آتش، زندگی روزانه و یار مؤمنان و پیروان راستی ("آشَوَن") و دشمن پیروان دروغ ("دروگَوَن")^۱ است.

در رستاخیز نیز آتش، تهذیب‌کننده و پاک‌ساز است. مردمان از سُرَب گداخته می‌گذرند تا از آلودگی گناه پاک شوند. در این‌جا آتش هم گناهکاران و

۱. Varā؛ در پهلوی "وَر" (Var) و به اوستایی "وَرَنگه" گویند. به آزمون بی‌گناهی و آزمون ایزدی نیز شهره است. معمولاً در مواردی که قانون نمی‌توانست گناهکار را از بی‌گناه بازشناسد این آزمون اجرا می‌شد.

ناپاکان را پس از مکافات، به نظام راستی هستی ("آشه") بازمی‌آورد و هم گیتی را به اصل میثوی خود می‌رساند.

و اما آتش دوم و سوم: اساطیر ایران (مانند اساطیر هند) می‌پنداشت که در تن گیاه و جانور آتشی است که آن‌ها را می‌رویانند و رشد می‌دهد و زنده نگاه می‌دارد. بدون این "آتش" گیاه می‌خشکد و جانور و انسان می‌میرد. در اوستا "مُردار" پلیدترین و ناپاک‌ترین چیز و "جَمد"، خانه دُیو مرگ است. پس بدن گیاهان و جانوران تا زمانی پاک و مقدس‌اند، تا زمانی می‌توانند در پیکار نیک و بد همراه با آهورَمزدا با اهریمن بجنگند و خلاصه تا زمانی می‌توانند "آشَوَن" باشند که از "آتش"‌های خاص خود نصیبی داشته باشند. پس میان این آتش‌ها و "آشه" هم مناسبتی را زگونه است. در دوران پارت‌ها و ساسانیان می‌پنداشتند که نژاد پادشاهان ایران به آتش، پسر آهورَمزدا، می‌رسد: ایندَرَه آذرخش. با توجه به فرضیه اساطیری نقش میثوی پادشاهان در گیتی، "کار" آن‌ها بسامان داشتن جامعه انسانی و راه‌بردن آن بنا بر آیین آهورَمزدا ("آشه") بود. بدین‌سان از جهت دیگر آتش با "آشه" رابطه نامستقیم و با واسطه می‌یابد. آتش بهشت، آتش میثوی، مثال و نمونه نوعی عالی همه آتش‌های دیگر است که تجسم "آشه" هستند.

در پایان یادآوری می‌شود که تقسیمات پنج‌گانه آتش مربوط به زمان ساسانی و متعلق به دوره متأخر اساطیر ایران است.^۱

میان پادشاهی میثوی ("قدرت") و فلز، پیوندی آشکارتر وجود دارد، زیرا فرمانروایی متضمن قدرت است و بدون آن تصور پذیر نیست. قدرت، برای آن‌که اعمال شود، نیازمند سلاح است که با فلز ساخته می‌شود.

در میان آمشاسپندان، آرمثیتی (سپند آرمثیتی = سپند ازمَد) "فرشته"ی زمین، دختر آهورَمزداست. زمین، نمونه نوعی عالی و نمونه کامل مادر، دایه و

۱. درباره نژاد آتشی پادشاهان ایران و پنج گونه آتش به ترتیب رجوع کنید به:

Gèr Widengren, *Les Religions de l'Iran*, Payot, 1968;

آرتور کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، شرکت سهامی چاپ تهران، رنگین، ۱۳۱۷.

پرورنده، سرمشق زن و کدبانوی تمام است. آهورَمَزدا او را آفرید تا چراگاه "گاو" و جانوران سودمند باشد.

این آمشاسپَند، مظهر فداکاری و ایثار و مهربانی و پرورش است. زمین گنا‌هانی را که بر روی آن مرتکب می‌شوند تحمل می‌کند و پیروان دروغ را نیز چون پیروان راستی از نعمت‌های خود برخوردار می‌کند و تا پایان گیتی ("رستاخیز") با ایثار نفس، هر بد و نیک را می‌پذیرد.

بدین ترتیب تجسم این آمشاسپَند در گیتی یعنی "زمین"، اندیشه ایثار نفس و بخشایش را به‌خاطر می‌آورد.

تندرستی و آب پاک‌کننده و سلامت‌بخش و بی‌مرگی و گیاه که رویدن و رشدی دایمی دارد، یکدیگر را تداعی می‌کنند. در اساطیر ایران، "سرو" (درخت بی‌خزان) بهشتی و مظهر ابدیت است؛ و آن را زرتشت از بهشت به زمین آورد و کاشت. بنابر شاهنامه از خون سیاوش^۱ درختی روید که بر هر برگ آن چهره سیاوش نقش شده بود. زندگی آن شهید به‌نحوی دیگر در این رویدنی ادامه یافت. رویدن پَر سیاوشان از خون سیاوش مثال دیگری است از این تصور (در اساطیر بسیاری از اقوام، گیاه مظهر ابدیت و عمر پایدار است. در اسطوره گیلگمش میوه‌ای که عمر جاوید می‌بخشد، از آن درخت زندگی است).

هنروروات و امِرتات، آب و گیاه اکثراً با هم ذکر شده‌اند. آب و گیاه از قدیم‌الایام نشان زندگی، رهایی از مرگ و ابدیت بوده‌اند.

بنابر اندیشه دوتنی اساطیر ایران، در برابر پاره‌ای از آمشاسپَندان دیوی مخالف وجود دارد، به شرح زیر:^۲

۱. Siyāvaš؛ در اوستایی "سیاَوَرشن" به معنی دارنده اسب نر سیاه. پسر کیکاوس و نماد یا خدای نباتی (در باورهای عامیانه "خون سیاوشان" یا "پَر سیاوشان" ناظر به زمینی است که خون سیاوش بر آن ریخت و گیاهی روید). این نام در بسیاری از نسخه‌های شاهنامه به‌صورت "سیاَوَش" و "سیاَوُش" و اسب او که بهزاد نام داشت و لقبش "شبرنگ" بود با لقب "سیاه" آمده است.

2. Georges Dumézil, *L'Idéologie tripartite des Indo-Européens*, Latomus, 1958.

آمشاسپندان-دیوهای مخالف

۱. آهورمزدا-آنگره مینو (خدا در برابر اهریمن)
۲. وُهومنه-اهریمن (اندیشه نیک در برابر منش بد)
۳. آشه-ایندره (راستی در برابر ناراستی)
۴. خشثره-سوروه^۱ (توانایی در برابر سُستی)
۵. آرمئیتی-نانگهیشیه^۲ (اخلاص در برابر نخوت)
۶. هئوروتات-تشنگی (کمال در برابر تشنگی)
۷. آمِرتات-گرسنگی (بی مرگی در برابر گرسنگی)

به طوری که دیدیم آمشاسپندان دارای مفاهیمی ذهنی و نیز وجودهای عینی واقعی‌اند. گیتی، کلی این وجودهای واقعی است و، به عبارت دیگر، جسمانیت و تجسد آمشاسپندان گیتی را فراهم آورده است. اما دیوهای ضد آمشاسپندان وجودهای واقعی گیتیانه ندارند و سازنده طبیعت نیستند. می‌دانیم که گیتی را آهورمزدا آفرید تا در جنگ با اهریمن یار وی باشد. اهریمن از چنین آفرینشی بی‌نصیب است و چنین آفریده‌ای ندارد. پس اهریمن همچنان‌که می‌توان تصور کرد از سلاح کاری و بزرگ محروم است. او و دیوها و آفریدگان، گیتی ندارند بلکه به گیتی راه می‌یابند و آن را می‌آلایند، اندیشه بد را در آدمی راه می‌دهند یا با "سُستی، تشنگی و گرسنگی" می‌کوشند تا "توانایی، تندرستی و بی‌مرگی" را تباه کنند.

البته موجودات اهریمن (مانند حشرات) در گیتی وجود دارند ولی آن‌ها نیز به عنوان وجودهای خارجی و برای تباهی به گیتی آمده‌اند. در اساطیر ایران "نظام گیتیانه اهریمنی" وجود ندارد.

از راه اساطیر تطبیقی و مقایسه آن با اساطیر هند می‌توان به جنبه دیگری

1. Saura

۲. Nanghaithya؛ یا "ناهیه" تجسم "ناستیته" (Nastya) خدایی از تبار آشوین‌ها (Ashvin) ی هندی.
- هماوردان اصلی او ترومیتی (Taromaiti = گستاخی) و پَریمیتی (Pairimaiti = کج‌اندیشی) هستند.
۳. "هئوروتات" و "آمِرتات" که دو موجود مادینه‌اند و در اکثر متون با هم می‌آیند.

از نقش آمشاسپندان در فکر مذهبی ایران قدیم پی برد. با این مقایسه می‌توان دریافت که هریک از این آمشاسپندان برابر و همتای کدام یک از ایزدان هندی است. ما در این جا جدول دومزیل را از کتاب خدایان اقوام هندواروپایی^۱ نقل می‌کنیم:

وهُومَنه-میترا

آشه-وَرُوته

خَشْتَره-اینْدَره

آرْمَنیتی-سَرشَوْتی^۲ و دیگران

هنوروتات / اَمِرتات-ناستیه

می‌دانیم که مطابق نظریه دومزیل میترا-وَرُوته یا خدایان آسمانی، گروه اول، حکومت و روحانیت و خلاصه خدایان فرمانروایی هستند؛ اینْدَره ایزد فضایی، گروه دوم، جنگیان و ایزد جنگ است؛ و سرسوتی و ناستیه‌ها یا ایزدان زمینی، گروه سوم، و تولیدکنندگان هستند. به این ترتیب نقش همتا و معادل‌های ایرانی این ایزدان هندی را در میان آمشاسپندان ایرانی می‌توان یافت، و دانست که هریک از آن‌ها در اصل به چه طبقه اجتماعی مربوط بوده‌اند.

شاید مطالعه آمشاسپندان و بررسی در نظام و چگونگی آن‌ها بتواند همچون سر رشته‌ای در شناخت تصور اساطیر ایران از دنیای واقعی و طبیعت و، به ویژه، شناخت اصل و سرچشمه طبیعت و پیوستگی اجزای آن و نظامی که آن را می‌گرداند و بسامان می‌دارد به کار آید.

مهر یکی دیگر از ایزدان کهن اساطیر هندوایرانی است. قدیم‌ترین مأخذی که از آن نام برده کتیبه‌ای است متعلق به چهارده قرن پیش از میلاد مسیح که در "بغار کوی" واقع در آسیای صغیر یافت شده است. پادشاه هیتی‌ها که قومی

1. Georges Dumézil, *Les Dieux des Ind-Européene*, PUF, 1952.

۲. Sarasvati؛ ایزدبانوی هندی در آیین ودایی.

آریایی بودند در پیمان صلح با یکی از اقوام همجوار به نام میترا - وَرُوَنَه و ایندَرَه و ناستیه سوگند یاد کرده است.

آن‌ها همان ایزدانی هستند که در اساطیر هند می‌شناسیم.

در وداها نام میترا با وَرُوَنَه ذکر شده و همچنان که می‌دانیم هر دو ایزدان امر اول (فرمانروایی - روحانیت) و هریک نمودار وجهه و چهره‌ای از سلطنت است.

در ایران نام مهر در اوستا و کتیبه‌های هخامنشی به جای مانده است.

مهر ایزد روشنی و پیمان است نه ایزد خورشید. بنابراین نباید او را با این سرچشمه روشنی در گیتی مشتبه کرد. ایزد مهر نگه‌دار پیمان میان نیروهای مابعدالطبیعی (خدایان و دیوان) و نیز میان آدمیان است؛ مثلاً پیمانی را که آهوزَمَزدا بر سر مدت جنگ کیهانی با اهریمن بست، ایزد مهر حافظ آن است. پیش از اصلاح دین به دست زرتشت، مهر ایزد بزرگی همانند آهوزَمَزدا بود و او را همچون خدایی با توانایی بسیار می‌پرستیدند. همان‌طور که می‌دانیم اصلاح دین زرتشت گرایشی به یکتاپرستی داشت. در اندیشه یکتاپرست و موحد ایزدان گوناگون باید جای خود را به خدایی واحد واگذارند، احتمالاً در اصلاح زرتشت ایزد مهر از گروه یزدان ایرانی رانده شده و مانند قربانی دام‌ها و ستوران پرستش آن از مناسک دین اصلاح‌شده تازه حذف گردید. در کهن‌ترین پاره اوستا (گات‌ها) از ایزد مهر نامی نیست. به‌طوری‌که حدس زده می‌شود بعدها ایزد مهر (که پرستش او هیچ‌وقت به‌کلی از بین نرفته بود) دوباره به گروه ایزدان ایرانی پیوست و در آیین زرتشت راه یافت و یَشتِ مخصوص به او - اکثراً با همان اصل و خصوصیات کهن - به اوستا افزوده شد. در حقیقت، پس از چندی این خدا اعتبار پیشین خود را بازیافت.

مهر نخستین ایزدی است که پیش از دمیدن خورشید از کوه "هرا" برمی‌آید. دارای گردونه‌ای است زَرّین با چرخ‌های بلند و ساختی میثویی. گردونه را چهار اسب با سم‌های زَرّین و سیمین می‌کشند. مهر سوار بر گردونه،

۱. Hara یا "هَریتی" (Haraiti)؛ کوه البرز. در ادبیات فارسی و عربی آن را کوه "قاف" خوانده‌اند.

زمین را درمی‌نوردد. هیئت او چون جنگیان است: کلاهخود به سر و زرهی زرین به تن دارد با سپری سیمین. در گردونه او هزار تیر، هزار نیزه، هزار تبرزین و هزار تیغ و هزار گرز و فلاخن است، ولی گرز سلاح خاص مهر است همچنان که سلاح ویژه پهلوانانی چون گرشاسب و رستم^۱ هم جز گرز نیست.

جایگاه مهر بالای کوه "هرا"ست و این مکانی تمثیلی است، زیرا خود به فراخی همه زمین است. به این ترتیب همه زمین جایگاه مهر است یا، به عبارت دیگر، او در همه زمین حضور دارد. در قلعه "هرا" نه روز است و نه شب، نه تاریکی وجود دارد و نه باد سرد و گرم، نه ناخوشی به چشم می‌آید و نه آلودگی. مهر از بالای این کوه همه کشورهای آریایی را می‌پاید و از گزند دشمن در امان می‌دارد.

چون مهر نگه دار پیمان است باید بینا و شنوا باشد تا هیچ پیمان شکن (مهر و روح) نتواند پنهان از او عهد و میثاقی را پایمال کند و از کیفر در امان بماند. پس او هزار چشم و هزار گوش دارد و چیزی را نادیده و ناشنیده نمی‌گذارد. گذشته از این، همچنان که دیدیم مهر برای رسالتی که دارد به اندازه کافی نیرومند و تواناست.

منظور از عهد و پیمانی که مهر نگه دار و حامی آن است، تنها پیمان‌ها، قرارها و عقد رسمی یا حقوقی نیست. هر پیمانی که گفته و ناگفته، نوشته و نانوشته، به نحوی میان پیروان راستی یا حتی میان پیرو راستی و دروغ پرست وجود داشته باشد، در حمایت ایزد مهر است و نمی‌توان به آن تجاوز کرد یا نادیده‌اش گرفت. مثلاً در دوستی یا شاگردی و استادی نیز نوعی توافق و عهد وجود دارد که ایزد مهر نگه دار آن است.

۱۱۶ درجه مهر (عهد و میثاق و وفا) بیست است میان دو همدوش (همسر) سی است میان دو همکار چهل است میان دو (نفر) از یک خانواده پنجاه

۱. یا "رسته‌م"، "روسته‌م"، "روستم". ریشه نام او "تهمن" است که در پارسی باستان و گات‌ها و دیگر بخش‌های اوستا به معنی دلیر و پهلوان است و تهمن (= پیل‌پیکر) نیز از همین ریشه است. پسر زال و رودابه، شوهر تهمنه و پدر سهراب.

است میان دو هم‌منزل شصت است میان دو تن از پیشوایان هفتاد است
میان شاگرد و آموزگار هشتاد است میان داماد و پدرزن نود است میان دو
برادر

۱۱۷ صد درجه است میان پدر و مادر و پسر هزار درجه است میان دو مملکت
(دوقوم) ده هزار درجه مهر برقرار است میان (پیروان) دین مزدیسنا...^۱

بیش‌ترین "مهر" (پیوند و پیمان) میان پیروان دین، همفکران هم‌عقیده
برقرار است. پس بزرگ‌ترین پیمان‌شکنی نیز خروج از دین و روی‌گرداندن از آیین
مزدیسنا^۲ است.

همچنان‌که پیش از این گفته شد، وظیفه میثوی ایزد مهر با رسالت ایزد
جنگ (وِرتَرغنه^۳) درآمیخت و بعدها مهر به صورت ایزد سپاهیان و جنگیان نیز
درآمد.

در دوره اشکانیان پرستش ایزد مهر توسط بازرگانان و به‌ویژه سپاهیان به
غرب ایران راه یافت. اعتقاد به او را سپاهیان رومی با خود به روم بردند، پس از
انتشار دین مسیح، آیین مهری دین رایج جنگیان و اشراف رومی بود و سپس
بزرگ‌ترین رقیب آن دین به شمار می‌رفت.

در اوستا ایزد سروش^۴ و ایزد رشن^۵ از همراهان ایزد مهر هستند.
سروش فرشته فرمانبرداری و "تن فرمان" صفت اصلی اوست، به این ترتیب
رابطه‌ای است بین پیمان داشتن و فرمان بردن. شکستن پیمان، نافرمانی به آیین

۱. ابراهیم پورداود، یشت‌ها، ج. ۱، "مهریشت"، کرده ۲۹، بندهای ۱۱۶ و ۱۱۷، بمبئی: انجمن زرتشتیان ایرانی، ۱۳۰۷.

۲. به معنی پرستنده "مژدا" که خود به معنی خرد و فرزاندگی است. پیروان دین زرتشتی را مژدیسنا خوانند.
۳. Verethraghna؛ ایزد جنگاور و به معنای پیروزی و یاریگر مهر. در بهلولی "وهرام" (Wahram) و در
فارسی "بهرام" گویند.

۴. به اوستایی "سزوشه" یا "سزاشه" (Sraosha). در آیین زرتشتی و دین ایران باستان سرور آمشاسپندان
است. گاه او را به جای آهورمژدا در رأس آمشاسپندان قرار داده‌اند. مأمور حساب و میزان در روز رستاخیز
است. در ادبیات متأخر زرتشتی نیز پیک ایزدی و حامل وحی است.

۵. "رشن" یا "رشن‌راست" و به اوستایی "رشنو" به معنی دادگر، ترازوی میثوی در دست اوست، از این رو با
صفت راست توصیف می‌شود.

ایزدان و جهان است و آن‌که پیمان را پاس دارد به فرمان خدا و نظام هستی رفتار کرده است.

“سروش” به معنای شنیدن و فرمان بردن است. در دوره ساسانیان و مَردِیسنای متأخر، او را پیک ایزدان و رابطه عالم بالا و جهان خاکی و ایزدان و آدمیان دانسته‌اند، مثل جبرئیل در ادیان سامی. سروش هم مانند مهر دارای گردونه‌ای است با چهار اسب سفید بی سایه و زرین سم. جایگاه او نیز بر بلندی و بالای کوه البرز است، در بارگاهی هزارستون و ستاره‌نشان، او همیشه بیدار و مخصوصاً نگهبان شب است. در تاریکی که دیوان اهریمنی فعال‌ترند، سروش، موجودات اهورایی را پاس می‌دارد. از طرف دیگر، سروش مانند “اَزیمَنه”^۱ در اساطیر هند نگه‌دار آبادانی و دارایی و گله و رمة و ثروت آریایی‌هاست. از این رو، او بزرگ‌ترین دشمن “آشمة”^۲ و دیو ویرانی است.

این ایزد در رستاخیز، داور و پاداش‌دهنده نیکی و بدی است. “دعا” که سلاحی بسیار کاری است اسلحه خاص اوست و “خروس”، مبشر روز که سحرگاهان مردم را از خواب بیدار می‌کند و دمیدن دیوان را بشارت می‌دهد، مرغ ویژه اوست.

همراه دیگر ایزد مهر، “رشن”، فرشته عدالت است. او نیز چون مهر همه‌جا هست، در هفت کشور زمین و در دریاها و در فلک و بهشت هیچ جایی از دسترس “عدالت” دور نیست. او به ویژه دشمن دزدان و راهزنان است و با آنان می‌جنگد. او نیز چون سروش داور روز رستاخیز و پاداش‌دهنده نیکان و بدان است.

۱. Aryamana؛ یا “آریامَنه”. در ایران “آریامن” یا “آریامن” گویند.

۲. Aeshma؛ یا “آشْم”، دیو “خشم” که با نیرۂ خونین ظاهر می‌شود.

۳. “هَیْئُو کَرَشُور” (پهلوی: kišwar و اوستایی: karšwar) که مقصود از آن هفت اقلیم یا “اقلیم سبعة” در اساطیر ایرانی و جغرافیای اساطیری مندرج در اوستاست. در این تقسیم‌بندی اقلیم پنجم کشور “وَنُور وِیْرَشْتی” یا “وُروِیْرَشْت” (منسوب به زهره یا اناهیتا یا ناهید) و مرکز ایران‌شهر است. اقلیم هفتم در مرکز قرار دارد و کشور “خُونِیْرَه” یا “جَمَبُودِیپ” (منسوب به قمر یا ماه) است. اقلیم هفتم از همه نیکویی‌ها بهره‌مند است و دین نیک مزدپرستی دارد. زادگاه سوشیانس نیز این اقلیم است.

تبرستان
www.tabarestan.info



۳

ایزدان جنگ

تبرستان
www.tabarestan.info

در میان ایزدان اقوام ایرانی، "ویو" (به پهلوی، "وای") تنها ایزدی است که این "دوئنی" در او وجود دارد و در ذات خود دوگانه است.

وای یا ویو از نظر طبیعی ایزد جو متحرک یا باد وزان است و بین زمین و آسمان قرار دارد. به علت وضع بینابینی خود از خصوصیت ایزدان آسمانی که در عالم بالا هستند و دیوها که در اعماق به سر می‌برند، بهره‌مند است؛ یعنی داری دو جنبه نیکی و بدی است. ویو ایزد جو (مکان) است و مکان و زمان به دلیلی که بعداً خواهد آمد، یکی هستند. جنگ کیهانی نیک و بد نیز در مکان و زمان کرانمند رخ می‌دهد، پس قلمرو ویو رزمگاه نیک و بد است. بنابراین، از نیکی و بدی، هر دو، نَسَب دارد: "وای وه" (وای خوب) و "وای وِت" (وای بد). از جانبی دیگر، ویو هم جای جنگ و هم ایزد جنگ است؛ و چون جنگ هم بخشنده (نجات‌دهنده) و هم گیرنده زندگی است، ویو نیز

۱. Vayu؛ یا "وایو". ایزد هوا و منسوب به "رام ایزدی" است که در تقویم مزدیسنا نهمانی روز ۲۱ ماه به او سپرده شده است. رام را به اوستایی "رامه" (Rāma) یا "رامن" (Rāman) و به پهلوی "رامشن" گویند و معنای صلح و سازش و آسایش و خوشی و شادمانی می‌دهد.

۲. "وای به".

بخشنده و گیرنده جان است: آن بهره نیک، بخشنده جان و آن بهره بد، گیرنده جان (ایزد مرگ) است.

پس از اصلاح زرتشت در آیین کهن ایرانی، پیروان او "وای وه" را می پرستیدند. به علت دوجهری و دوجنگی ویو، دومزیل او را ایزد نخستین و آغازین می پندارد.

از آنجاکه به عقیده این دانشمند هر یکی از سه امتر "حکومت و جنگ و تولید" - نقش، طبقات اجتماعی سه گانه آریاها - دارای دو جنبه است، جنگ نیز دارای دو ایر و جو چهره است.

ویو (وای) ایزد جنگ، خشن و مظهر خشونت و جنگ است: بی رحم، سنگدل، تیزکار و سخت سلاح و کشنده، جنگ ویرانکار و پیروزکننده. در اوستا این ایزد خود را چنین می نامد:

۴۴ ای زرتشت پاک بهمه چیرشونده نام من است ازاین جهت بهمه چیرشونده نام من است برای اینکه من بهر دو آفرینش ظفر یابم آنچه آفریده خرد مقدس و آنچه ساخته خرد خبیث است ای زرتشت پاک نیک کردار نام من است ازاین جهت نیک کردار نام من است برای اینکه من نسبت بآفریدگار اهورمزدا و امشاسپندان نیکویی ورزم.

۴۵ پیش رونده نام من است، پس رونده نام من است. . . .

۴۶ تند نام من است تندترین نام من است دلیر نام من است دلیرترین نام من است سخت نام من است، سخت ترین نام من است، قوی نام من است، قوی ترین نام من است. . . .

۴۷ ستیزه شکن نام من است، بستیزی چیره شونده نام من است تموج آورنده (آب) نام من است موج ریزنده نام من است موج انگیز نام من است زبانه کشنده نام من است.

۴۸ نیزه سرتیز نام من است نیزه سرتیزدارنده نام من است.

نیزه پهن نام من است نیزه پهن دارنده نام من است.

نیزه آخته نام من است نیزه آزنده نام من است.

فرهمند نام من است بسیار فرهمند نام من است.^۱

چهره دیگر جنگ، خصلت نجات بخشی و برکت خیزی آن است که صلح و زندگی ایمن را ممکن می سازد. اساطیر هند چنین می پنداشت که در آغاز، اژدهایی باران را در ابر زندانی کرده جهان را دچار خشکسالی و قحطی کرده است. آن گاه ایزد یا "پهلوان ایزدی" دژ اژدها را که معمولاً بر بالای کوهی است می گشاید، باران را از ابر و همچنین زنانی را که اژدها در حرم خود اسیر کرده بود، واکثراً به همسری خود درمی آورد، آزاد می کند.^۲

باران در ابر گرفتار است، پس ابر چون قلعه اژدها (دیو خشکی) است. ابر در آسمان است، پس قلعه اژدها نیز بالای کوه است.

"زن" و "باران" هر دو مظهر و نشانه برکت و باروری هستند. اژدها، باران (= زن) را اسیر کرده، پس کشنده اژدها باران (= زن) را آزاد می کند. ناهید، فرشته آب، زن است و در عین حال نماد و سرچشمه آب های جهان و خود به اندازه همه آنهاست. به این ترتیب بین زن و آب پیوندی در اندیشه وجود داشت.

در اساطیر ایران نیز عناصر مختلف چنین اسطوره ای وجود دارند. در شاهنامه فریدون، ضحاک "اژدها" (آژی دهاک)^۳ را می کشد و زنان او —خواهران جمشید— را آزاد می کند و به عقد خود درمی آورد. خشکی به پایان می رسد و باران و برکت آغاز می شود.

و یا کیخسرو گنگ^۴ افراسیاب^۵ یعنی قلعه او را می گیرد و "پوشیده رویان" او

۱. ابراهیم پورداود، یشت ها، ج. ۲، "رام یشت"، کرده ای، ۱۱، بندهای ۴۴-۴۸، بمبئی: انجمن زرتشتیان ایرانی، ۱۳۱۰.

۲. برای اطلاع بیش تر از ایزدان جنگ رجوع کنید به:

Géo Widengren, *Les Religions de l'Iran*, Payot, 1968.

۳. Azhi Dahaka؛ در بعضی متون "آژی دهاکه" ضبط شده است.

۴. "هنگنه" یا "گنگ" به معنی دژ.

۵. به اوستایی "فرنگرسین" به معنی هراس انگیز. پدر منیژه و فرنگیس. بزرگ ترین پادشاه توران و دشمن بزرگ ایرانیان در تاریخ اساطیری ایران.

را بی هیچ آزاری آزاد می‌کند و سرانجام نیز بر شخص او دست می‌یابد. با کشتن دیو خشکی کشور ایران از گزند او یعنی خشکسالی و کشتار و تاراج، نجات می‌یابد.

کیخسرو آزادی باران از ابر، روانی رودها و خرمی جهان بود. به بیابان که می‌رسید هوا را ابر و زمین را سبزه و گل و گیاه می‌پوشید.^۱ اردشیر کریم هفتواد^۲ را که ازدهایی تباه‌کننده نعمت بود کشت. باری، ایزد یا "پهلوان-ایزد" کشنده ازدها نیز اکثراً ایزد جنگ یا پهلوانی است وابسته به "ایزد جنگ" و دارای خصال او همچنان که هر پهلوانی به ایزدان جنگ و مفهوم آن وابسته است و این البته جنبه زندگی بخش و بارور و برکت خیز جنگ است.

در هند، ایندَره، خدای جنگ، ازدهای آغازین را می‌کشد و جهان را از خشکی می‌رهاند. نام دیگر ایندَره "وَرْتَرَه" و به معنی "کشنده ازدها" است.

در ایران نام این ایزد جنگ وِرْتَرَه (بهرام) باز به معنای کشنده ازدهاست که مظهر و نشانه مفهوم جنگ نیک و زندگی بخش است. این ایزد را در اوستا چنین ستوده‌اند:

۲۸ بهرام اهورا آفریده را می‌ستانیم کسی که دلیر (مرد) سازد، مرگ آورد، نو کند کسی که صلح نیک بخشد و خوب به مقصد رساند زرتشت پاک برای پیروزی در اندیشه برای پیروزی در گفتار برای پیروزی در کردار برای پیروزی در سخن برای پیروزی در پاسخ با و نماز آورد.^۳

بهرام نه تنها مرگ آور و نوکننده (زندگی بخش) و بخشنده صلح و رساننده

۱. شاهنامه، چاپ مسکو، ج. ۴، ص. ۹؛ ج. ۵، ص. ۳۵۰.

2. Haftvād

۳. ابراهیم پورداود، یشت‌ها، ج. ۲، "بهرام یشت"، کرده ۱۱، بند ۲۸، بمبئی: انجمن زرتشتیان ایرانی، ۱۳۱۰.

به مقصد بلکه ایزد پیروزی است؛ نه تنها پیروزی در کردار و زندگی عملی بلکه پیروزی در جنگ و در اندیشه و گفتار. وجود نام او به زبان‌ها و گویش‌های مختلف اقوام هندوایرانی نشان می‌دهد که پرستش این ایزد در میان این اقوام رواج و عمومیت داشته بوده است.

پرستش ایزدان جنگ

"ویو" (وای) و بهرام به‌ویژه در دوره پارت‌ها و ساسانیان در میان طبقه جنگیان همگانی بود و این طبقه آنان را همچون ایزدان خاص خود و بیش‌تر از دیگران می‌پرستیدند.

پیش از این گفتیم که مهر، ایزد پیمان و روشنی در دوره پارت‌ها و ساسانیان به‌صورت ایزد ویژه جنگیان نیز درآمده بود. دخیل‌شدن چنین ایزدی در امر جنگ نشانه راه یافتن مفاهیم اخلاقی-دینی با مفهوم جنگ است یا، حداقل، پیدایش تصویری اخلاقی-دینی از جنگ است. این‌که چنین ایزدی را در امر جنگ دخیل کرده و راه داده‌اند، بی‌گمان فعل و انفعالی دوجانبه و هم‌زمان بوده است. اندیشه اخلاقی-دینی جنگ، به‌یاری ایزد مهر تکوین یافت و در عین حال، چنین اندیشه‌ای راه را برای دخیل‌کردن چنان ایزدی در امر جنگ هموار ساخت.

در این دوران همبستگی و پیوندی میان وظایف دو ایزد بهرام (ورژرغنه) و مهر ایجاد می‌شود تا آن‌جا که بهرام به میدان جنگ می‌رود تا بداند چه کسی به ایزد مهر دروغ گفته و پیمان با او را شکسته است. او دست‌های دروغگویان و چشم‌های آنان را می‌بندد و گوش‌هایشان را کَر می‌کند (یشت‌ها، "بهرام‌یشت"). همکاری بین این دو ایزد و پیوستگی مفاهیمی که این دو مظهرشان هستند، یعنی جنگ و پیمان و راستی، به‌کمال می‌رسد.

تبرستان

www.tabarestan.info



یادگار زَریر^۱ کهن‌ترین حماسه‌ای است که برای ما بازمانده و متعلق به دوران پارت‌هاست. نخست قطعه‌ای از آن را می‌آوریم تا دیده شود که اندیشه جنگ، عدالت‌جویی، خونخواهی و روح پهلوانی و مقابله با مرگ چگونه به حماسه راه یافته است؛ و در ادامه به چگونگی جنگ در شاهنامه خواهیم پرداخت.

"زَریر"^۲ برادر گشتاسب^۳ پادشاه کیانی در جنگ با ترکان (خیونان^۴) کشته شده و پسر خردسال اما پهلوانش بَسْتُور^۵ به خونخواهی پدر به میدان می‌رود و چنین می‌گوید:

۱. یا یادگار زَریران یا آیانکار زَریران یا یاتکار زَریران. رساله‌ای حماسی و تاریخی و دینی تألیف شده حدوده سده ششم میلادی که اصل آن نشر توأم با نظم و به زبان پارسی بوده اما صورت کنونی آن منثور و به زبان پهلوی است.
۲. برادر مهر "گشتاسب". از مبارزان نامی دین زرتشت. در اوستا از او با نام "زئیری وئیری" یعنی دارنده جوشن زرین یا دربردارنده جوشن یاد شده است.
۳. یا "گشتاسب" یا "کی گشتاسب" یا "کی گشتاسب" یا "ویشتاسپه" (Vishtaspa) به معنی دارنده اسب رمنده یا تندرو. پسر لهراسب (یا لهراسپ) و برادر کهر زریر. پدر پشوتن و اسفندیار. در اوستا از او به عنوان شهریاری مزدایرست و بلندهمت و دارای فره کیانی یاد شده است.
۴. "هون‌ها".
۵. یا "بَسْتُور" و به اوستایی "بَسْته وَایری". این نام در بسیاری از نسخه‌های شاهنامه به صورت "نستور"، "نستوه" و "دستور" آمده است.

رزم ایران ببینم، و اینکه آن سپهبد دلیر، پدر من زریر، زنده است یا مرده، پیش خدایگان بازگویم. پس ویشناسب شاه، گفت تو مشو، چه آپوزناکی [نابالغی] و پرهیز رزم ندانی، و تیر ندانی افگند، و خیونان تو را کُشند، و آن گاه خیونان دو ازمن [دو چیز] برند، که ازمن زریر را کشته اند، و ازمن بَسْتَو را کشته اند. اما بَسْتَو پنهانی، به آخور سردار گفت، ویشناسب فرمان داد، آن اسب که زریر را بود، به بَسْتَو دهید، آخور سردار، اسب زین فرمود کردن، و بَسْتَو برنشست، و اسب فراز هلیلید، و دشمن بکشت، تا بدانجاییکه رسید، که پدر مرده را بدید، و گفت ای پدر نامور، خون تو که ریخت، آن زین پرنده، باره تو که برگرفت، کام تو همه آن بود، که کارزار کنی، اما اینک کشته افتاده ای، چون مردم بی تخت، و این موی و ریش تو، از باد بیاشفته است، تن پاکت خسته، و خاک بر گردنت نشسته است، من اکنون چه میتوانم کرد، اگر فرود آیم، و سر تو بر کنار گیرم، و خاک از سرت بستم، از آن پس بر اسب، نشستن نمی توانم. آنگاه بَسْتَو اسب فراز هلیلید و دشمن بکشت، و پیش ویشناسب شاه رسید، و گفت که من شدم [= رفتم]، رزم ایران درست دیدم، و سپهبد را مرده دیدم، زریر پدر خود را، اما اگر شما خواهید، مرا هلیلید تا بشوم، و کین پدر بازخواهم...

... اکنون ای تیر که از من شوی، آترویز [فاتح] باش بر هرکس، بهر رزم و پات رزم [حمله متقابل]، باید پیروزی نام آوری، و دشمنان را بکشی، و اکنون ای بارگی و درفش، از این سپاه ایران، پیشاپیش باشید، و نام آور بویید، تا روز جاودان، ... بَسْتَو اسب فراز هلیلید، و دشمن بکشت، و کارزار بکرد، مانند زریر سپهبد...^۱

جنگ تورانیان و ایرانیان چنان که در شاهنامه هم آمده جنگی دینی است، ارجاسپ تورانی به ایران می تازد تا آیین زرتشتی را که شاه گشتاسب و ایرانیان تازه بدان گرویده بودند براندازد. بَسْتَو خردسال که تاختن و تیراندازی نمی داند از

۱. ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۲، صص. ۱۲۹-۱۳۰.

جانب ایزدان دادگر و نیز از جانب روح پدر (که بعداً به فرزند یاد می‌دهد چگونه وی درفش جادو را بکشد) حمایت می‌شود. در این جنگ بستور و همچنین اسفندیار در راه دین بهی شمشیر می‌زنند و هم این دین است که ضامن پیروزی آن‌هاست.^۱

اکنون به استنباط از جنگ در ادبیات ایران بعد از اسلام، به خصال و خصوصیات جنگاوران (پهلوانان) نیز نظری می‌افکنیم، یعنی سیر این استنباط را از اساطیر به حماسه دنبال می‌کنیم.

می‌دانیم که بنا به نظریات دومزیل در نظام سه‌گانه اساطیر اقوام هندواروپایی هریک از امور فرمانروایی، جنگ و کشاورزی، پیشه‌وری و نیز طبقات اجتماعی وابسته به آن‌ها دارای ایزدانی هستند (آسمانی، جوی، زمینی) با دو چهره و دو جنبه متضاد و مکمل یکدیگر.

دو وجه امر جنگ و دو ایزد آن را در اساطیر ایران دیدیم، اینک همین دوگانگی امر جنگ، به حماسه ملی ما نیز راه یافته است. در دوران‌های آریایی جنگیانی (ارتشتاران) که "ویو" ایزد جنگ را می‌ستودند (در میان هندیان و رومیان و ژرمن‌ها و ایرانیان)، خود نیز گروه اجتماعی خاصی بودند با آداب و رسوم و آیین‌هایی از آن خویش. این گروه‌ها از مبارزان جوان تشکیل می‌شدند. آن‌ها پهلوان کشنده اژدها را می‌ستودند (در ایران فریدون یا گرشاسب را). درفش آن‌ها سیاه و به شکل اژدها یا دارای نقش اژدها بود. ویژگی آن‌ها خشم افسارگسیخته بود. جذبه و بی‌خویشی را می‌ستودند و مخالفان‌شان آنان را گرگ دوبا می‌نامیدند.^۲

در حماسه ملی ایرانیان، نقش "ویو" به عنوان ایزد جنگ از یادرفته است ولی

۱. به‌اوستایی "سپنتواته" و به فارسی میانه "سپندیاد" به معنی آفریده پاک و مقدس. پسر گشتاسب و قهرمان جنگ‌های مقدس زرتشتی که سلاح بر او کارگر نبود پس او را دویین‌ن خوانده‌اند. به همین سبب در بعضی متون تطبیقی او را با آشیل (آیسخولوس)، قهرمان یونانی، مقایسه کرده‌اند.

۲. برای مطالعه بیش‌تر رجوع شود به:

کازنامه اردشیر بابکان، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.

۳. برای مطالعه بیش‌تر رجوع شود به:

پاره‌ای از خصوصیات این ایزد و "جنون" جنگیان قدیمی را می‌توان در بعضی پهلوانان شاهنامه یافت؛ مثلاً افراسیاب دارنده درفش سیاه، یلی بسیار خشن، جادویی، ویران‌کننده و مانند باد گریزپاست.

پهلوانان دیگری هم گاه دارای همین خصال هستند. برای نمونه، پس از کشتن سیاوش، رستم از توران تا روم همه‌جا کشتار و غارت می‌کند، زنان و حتی کودکان نیز اسیر می‌شوند و برای چندین سال ویرانی و مرگ وجود دارد.^۱

پهلوانی مانند "ویو" خودکامه و دارای خشمی غریزی و اراده‌ای بی‌تاب است. زورمندی و غلبه بر دشمن معیار سنجش نیک و بد و رفتار او با جز خود، یعنی "اخلاق" اوست. در حقیقت چنین پهلوانی جز پیروزی، "اخلاق" دیگری نمی‌شناسد. در این استنباط آن چهره ترسناک جنگ مشاهده می‌شود و متعلق به دورانی است که در رابطه با گروه‌های گوناگون درون اجتماع یا جماعت‌های آدمی جنگ بزرگ‌ترین مشکل‌گشا و آخرین داور است.

اما جز این، جنگ چهره دیگری نیز دارد: بخشنده صلح و زندگی که ایزد بهرام (و رترغته) نشانه آن است. ویژگی‌های این ایزد و پیوند و همکاری او با ایزد مهر را پیش از این دیده‌ایم. به این ترتیب مفاهیم مربوط به دو ایزد بهرام (جنگ) و مهر (پیمان، داد، راستی) در جنگ با یکدیگر آمیخته و یکی می‌شوند و جنگ با عدالت و پیمان رابطه می‌یابد.

ایزد مهر نیز در کار جنگ دخیل و همدست بهرام و مانند او پشتیبان جنگیان و مایه پیروزی آن‌ها می‌شود.

گروه جنگیان ایران و حتی قسمت‌هایی از آسیای صغیر و روم، مهر را چون ایزد خاص خود می‌پرستیدند و پیروزی در میدان جنگ را از او طلب می‌کردند.

بدین‌گونه دیده می‌شود جنگی که "بهرام" و "مهر" ایزدان آن هستند به کلی با جنگی که "ویو" خدای آن است تفاوت دارد و برخلاف آن در ذات خود

"اخلاقی" است، چراکه دارای خصوصیات ایزد بهرام و به ویژه خصوصیات ایزد مهر است: نگه دار پیمان، راست و عادلانه و هم آهنگ و سازگار با گردش جهان است.

کیخسرو چنین جنگاوری است. جنگ او با افراسیاب برای گرفتن انتقام خون سیاوش و از بین بردن بیداد افراسیابی و پایان دادن به خشکسالی و قحطی ناشی از فرمانروایی اوست.

سلم و تور نیز با کشتن ایرج هم خون بی گناه ریختند و بیداد کردند و هم آیین اطاعت از پدر را پایمال کردند. آنان که به خونخواهی ایرج و سیاوش جنگیدند، قوانین پایمال شده جهان را که بیدادگران از بین برده بودند دوباره زنده و روا کردند. این همان کاری است که فریدون نیز با سرنگون کردن ضحاک و کشتن او به انجام رساند.

به طوری که دیده می شود کارهای بزرگ این پهلوانان با مشیت و عدالت خداوندی هم آهنگ و سازگار است و، در نتیجه، خدا پشتیبان و یار آنهاست. در مهلکه ای خطرناک کیخسرو به درگاه خدا دعا کرد که اگر جنگ او عادلانه است، پیروز شود.^۱ رستم به نیروی یزدان، میان را می بندد و به میدان می رود و پس از شکست دشمن، پیروزی را هدیه پروردگار می داند.^۲ در جنگ دوازده رخ دلیران توران که به بیداد می جنگیدند،

همه دستهایشان فروماند بست در زور یزدان بریشان بست
به دام بلا اندر آویختند که بسیار بیداد خون ریختند^۳

یا در جای دیگر آمده است:

که هر کوبه بیداد جوید نبرد جگر خسته باز آید و روی زرد^۴

۱. شاهنامه، چاپ مسکو، ج. ۵، ص. ۲۹۳.

۲. همان، ج. ۴، ص. ۲۶۰.

۳. همان، ج. ۵، ص. ۱۹۰.

۴. همان، ج. ۴، ص. ۲۹۰.

فکر دادگری در جنگ و پرهیز از بیداد از جانب پهلوانان ایرانی بارها در حماسه ملی ایران آمده است؛ مثلاً کیخسرو در جنگی بزرگ، سپاه را به گودرز^۱ می‌سپارد و می‌گوید: «نگر تا نیازی به بیداد دست.»^۲ یعنی ویرانی نکنی و کسی را که به جنگ نیامده نکشی که خدا نمی‌پسندد.

البته در حماسه ملی ایران جنگ فقط انگیزه اخلاقی ندارد و در حقیقت انگیزه‌های جنگ چیز دیگری است. جنگ کیخسرو با افراسیاب علت محسوس‌تری دارد، چراکه او به خونخواهی پدرش سیاوش که بی‌گناه به دست افراسیاب کشته شد، با پادشاه توران می‌جنگد.

علل اجتماعی و تاریخی جنگ‌های قومی به صورت انگیزه‌های عقیده‌ای و اخلاقی نمودار می‌شود، وگرنه جنگ‌های حماسی به خاطر انتقام کشتگان، به خاطر سرزمین و حفظ دارایی و هستی درمی‌گیرد. رستم می‌گوید که اگر افراسیاب پیروز شود چیزی از ایران نمی‌ماند:

نه مرد کشاورز و نه پیشه‌ور نه خاک و نه کشور نه بوم و نه بر

یا در جای دیگر چنین آمده:

ز بهر بر و بوم و پیوند خویش زن و کودک و خرد و فرزند خویش
همه سر به سرتن به کشتن دهیم به آید که گیتی به دشمن دهیم^۳

خونخواهی سیاوش و جنگ به خاطر او را پهلوانان آغاز می‌کنند. رستم به جای پدر سیاوش به ماتم می‌نشیند و همه برای تسلیت به او روی می‌آورند نه کاوس^۴؛ و سپس همه به سرکردگی رستم به توران می‌تازند. رستم شاهنامه

۱. یا "گودرز گشوادگان" یا "گشوادگان" پسر کشواد و پدر بهرام و گیو و شهبانو ازم. او یکی از سه پهلوانی بود که در بدرقه کیخسرو به راه خود ادامه نداد و بازگشت. نام او در متون عربی به صورت "جودرز" و "جودرز" ضبط شده است.

۲. شاهنامه، چاپ مسکو، ج. ۵، ص. ۹۳. همان، ج. ۴، ص. ۲۷۸.

۳. یا "کیکائوس"، "کی کاووس" و به اوستایی "اوتئدن" یا "کوی اوتسن" به معنی دارندۀ چشمه‌ها. پسر -

سرکرده و پادشاه کشور "نیمروز" (سیستان) است که عهد و منشور آن را از کیقباد^۱ و کیخسرو دارد.

گودرز شاهنامه فرمانروای قم و اصفهان است و طوس و پیران به ترتیب شهریاران خراسان و ختن هستند. این شهریاران از دودمان و از گروه جنگیان محسوب می‌شوند.

این دودمان‌های پهلوانی که به خونخواهی سیاوش جنگیدند یعنی خاندان "گودرزبان" (به جز طوس) از نظر تاریخی در دوره اشکانیان می‌زیستند و دارای پاره‌ای از خصوصیات اجتماعی آن دوران هستند. در این دوره، اختیار و امتیازهای پادشاه به علت وجود دو انجمن، تا اندازه‌ای محدود بود: یکی "انجمن بزرگان خانواده‌ها" که نمایندگان تیره‌های مختلف پارتی و برگزیدگان شش خاندان بزرگ بودند و دیگر "انجمن روحانیان و مغان" که اعتبار و نفوذش کم‌تر از انجمن اولی بود. ظاهراً سران خاندان‌های بزرگ با توجه به وصیت پادشاه، یکی از افراد خانواده اشکانی را به پادشاهی انتخاب می‌کردند.

فرمانروایی استان‌هایی چون پارس، ایلام، ماد و آذربایجان، ارمنستان و جز آن به دست شاهزادگان اشکانی یا شهریاران خودمختار محلی بود. این‌ها گاه دارای قدرت سیاسی بودند، از خود سپاه داشتند و سکه می‌زدند. این حکمرانان را اعراب "ملوک الطوائف" می‌خواندند.^۲

استقلال اقتصادی و نظامی و تا اندازه‌ای سیاسی، خودکامی و آزادی عمل شهریاران محلی را ممکن می‌ساخت. رفتار و اخلاق و نیز منشأ اجتماعی بعضی از پهلوانان شاهنامه به چنین دوره تاریخی و سازمان اجتماعی پیوند دارد. گردآوری سپاه از طرف کیخسرو برای جنگ با افراسیاب نشان می‌دهد که

کیقباد، شوهر سودابه و پدر سیاوش. دومین پادشاه کیانی و فردی خودکامه.
۱. یا "کی قباد" یا "قباد" و به اوستایی "کوی کوات" یا "کوی گوانه" به معنی سرور محبوب. پدر کاوس و نخستین پادشاه سلسله کیانیان.

۲. رجوع کنید به:
میخائیل دیاکوف، اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۴۴؛ آرتور کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: شرکت سهامی چاپ و رنگین، ۱۳۱۷.

چگونه فرمانروایان و شهریاران محلی با سپاهیان خود پادشاه را یاری می‌کنند و چگونه نیروی شاه به این یاری و همکاری وابسته است. کیخسرو برای گردآوری سپاه به هر نامداری که به قول فردوسی "در پادشاهی سری بود"، به پادشاهان خوزیان، کرمان، یمن، کابل و سوریان و مردانی دیگر از نژاد پادشاهان و بزرگان شهرها و سرزمین‌های گوناگون نامه نوشت و آن‌ها با سپاه و درفش خود به درگاه کیخسرو روی آوردند.^۱ ولی این شهریاران تاریخ یا پادشاهان محلی و پهلوانان شاهنامه با وجود خودسری و گردنکشی، همه به پادشاه بزرگ وفادارند و در جنگ و حوادث بزرگ در کنار و به فرمان اویند.

"وفاداری" ضرورت پهلوانی است. در میان اقوام هندواروپایی پادشاه سرکرده ارتشتاران و مهم‌تر از روحانیون بود و به‌طورکلی مظهر و نماینده یگانه همه طبقات اجتماعی به‌شمار می‌رفت. وفاداری جنگیان به پادشاه در حقیقت وفاداری آن‌ها به طبقه و امتیازهای اجتماعی خود نیز بود. پیران به رستم می‌گوید:

نه راه گریزست ز افراسیاب نه جای دگر دارم آرام و خواب
همه گنج و بوم است و هم چارپای نبینم همی روی رفتن به جای^۲

همراهی و همپشتی پهلوان با پادشاه اختیاری است. با آنچه گفته شد پهلوان اجباری ندارد که همدست پادشاه باشد. پس این همدستی همان‌طور که زال^۳ به کیخسرو گفته است، "در حقیقت پیمانی است میان پهلوان با پادشاه، و بی‌وفایی پیمان‌شکنی است.

همه گودرزیان به جر دو-سه تن، جان بر سر وفاداری و نگه‌داری پیمان

۱. شاهنامه، چاپ مسکو، ج. ۵، ص. ۲۲۱.

۲. همان، ج. ۴، ص. ۲۲۲.

۳. "زال زر" یا "زال دستان". پسر سام، شوهر سودابه و پدر رستم. زال بر وزن سال به معنی پیر و فرتوت و سپیدموی.

۴. شاهنامه، چاپ مسکو، ج. ۵، ص. ۳۹۴.

با کیخسرو می‌نهند؛ همچون پیران که بر سر وفاداری به افراسیاب کشته می‌شود.

"پهلوان" با مردم عادی به کلی متفاوت است. در جنگ‌های شاهنامه سخن از سپاهیان بسیاری به میان می‌آید که از گرد آنان خورشید تیره می‌شود و زمین به ستوه می‌آید، ولی به هر حال یک مرد جنگی از هزاران سپاهی عادی برتر است و سپاهی لشکر به کار نمی‌آید. درست به خلاف چنین کسانی مثلاً رستم پشت و پناه جهان و همه جا مبشر پیروزی است. رستم "هفت‌خوان" را می‌گشاید و بارها شاه را از آسیری و زندان نجات می‌دهد. امید افراسیاب و کشور توران نیز به پیران و بیسه^۲ است. بزرگان ایران نمی‌دانند چرا کیخسرو می‌خواهد از پادشاهی کناره‌گیری کند و به وی می‌گویند شاه را چه می‌شود.

اگر غم ز دریاست خشکی کنیم همه چادر خاک مشکمی کنیم
و گر کوه باشد زین برکنیم به خنجر دل دشمنان بشکنیم^۳

این قدرت عجیب و "اغراق‌آمیز" پهلوان فقط در زور بازو و توانایی جسمانی او نیست بلکه در اراده‌ای است که پهلوان را به پیش می‌راند و در شجاعتی است که سبب می‌شود تا در طلب ناممکن و برای دست‌یافتن به آن از مرگ نترسد.

خصلت اصلی پهلوان شاهنامه در اراده توأم با شجاعت اوست. اراده‌ای

۱. داستانی پهلوانی-نمادین در شاهنامه که شامل هفت مرحله پُرخطر و دشوار بود که رستم در راه مازندران برای رهایی کاؤس از آن‌ها گذشت.

خوان اول: دشتی بُر از گورخر و نیستانی در آن. خوان دوم: بیابانی بی آب و علف و سوزان. خوان سوم: کشتن اژدها. خوان چهارم: چشمه زن جادو. خوان پنجم: سرزمین پهلوان اولاد. خوان ششم: رسیدن رستم به دروازه مازندران و جنگ با ارزنگ. خوان هفتم: گذر از هفت کوه بُر از تَره دیوان و نبرد با دیو سپید.

۲. پدر پیران و سپهسالار پیشگ فرمانروای توران. این نام در بعضی نسخه‌های شاهنامه به صورت "ویسه" آمده است.

۳. شاهنامه، چاپ مسکو، ج. ۵، ص. ۳۸۷.

که شجاعت را از قوه به فعل می‌آورد و شجاعتی که به اراده امکان می‌دهد تا فعلیت یابد. به تعبیری، یکی بدون آن دیگری در وجود نمی‌آید و مرده است.



نمایه

تبرستان
www.tabarestan.info

آذر فرنیغ ۷۱
آذر گنبد ۷۱
آذر گنبد ← آذر گنبد
آذر گنبد ← آذر گنبد
آذر مهر ← آذر برزین مهر
آریامن ← آریخته
آزمون
آزمون ایزدی ← آزمون وزه
آزمون بی گناهی ← آزمون وزه
آزمون وزه ۷۱
آشرام ← آشرمه
آفریدون ← فریدون
آفرینش ۶۴
آفرینش در اساطیر ایران ۶۴
آموزگار، ژاله ۲۲ (پ.ا. ۱)، ۷۰ (پ.ا. ۶)
آنتیگونه ۳۶، ۲۹

♦ الف ♦

آئشم ← آئشمه
آئشمه ۷۹
اترورپا ← اوروپه
اِتنوکلِس ۳۶، ۲۹
اخلاق

♦ آ ♦

آب حیات ۳۳
آب حیات و بهلولان خورشیدی ۳۳
آتش ۷۲، ۷۱، ۷۰
آتش اوروازیشته ۷۰ (پ.ا. ۳، ۶)
آتش برزیسوه ۷۰ (پ.ا. ۱، ۶)
آتش در اساطیر ایران ۷۲
آتش در اوستا ۷۰ (پ.ا. ۶)
آتش سپنیشته ۷۰ (پ.ا. ۵، ۶)
آتش میثوی ۷۰ (پ.ا. ۶)، ۷۲
آتش و رستاخیز ۷۱
آتش و نژاد پادشاهان ایران ۷۲
آتش وازیشته ۷۰ (پ.ا. ۴، ۶)
آتش وهوفرپانه ۷۰ (پ.ا. ۲، ۶)
آتشکده در زمان ساسانیان ۷۱
آئزونا ۲۹، ۳۹
آذر اوروازیشته ← آتش اوروازیشته
آذر برزی سونگه ← آتش برزیسوه
آذر برزین مهر ۷۱
آذر سپنیشته ← آتش سپنیشته
آذر وازیشته ← آتش وازیشته
آذر وهوفرپانه ← آتش وهوفرپانه
آذر خزه ← آذر فرنیغ

۹۸ درآمدی به اساطیر ایران

- اخلاق و اتحاد بهرام و مهر ۹۰
 اخلاق و اساطیر ایران ۶۵
 ادبیات
 ادبیات دینی پهلوی و شناخت اساطیر ایران ۵۶
 ادبیات زرتشتی به زبان فارسی ۵۶
 ادیان سامی و مسئله آغاز ۶۴
 آرتشتاران ۴۹، ۳۹
 ارجاسپ ۸۸
 ارداویرازنامه - ارداویرافنامه
 ارداویرافنامه ۵۶
 اردای ویرافنامک - ارداویرافنامه
 اردیبهشت - آتش
 آرمیتی ۷۲، ۶۸
 آریامن - آریتمه
 آریافته - آریتمه
 آریایی‌ها (اقوام هندوایرانی) ۴۸
 آریایی‌ها و مهاجرت به ایران ۴۸
 آریتمه ۷۹
 آزی‌دهاک - ضحاک
 آزی‌دهاکه - آزی‌دهاک - ضحاک
 اساطیر ۲۲، ۲۰
 اساطیر ایران و آتش ۷۲
 اساطیر ایران و اخلاق ۶۵
 اساطیر ایران و اندیشه دینی ۷۳
 اساطیر ایران و آهوزه ۶۶
 اساطیر ایران و باران ۸۳
 اساطیر ایران و تصور وحدت وجودی ۶۹
 اساطیر ایران و حماسه ۶۵
 اساطیر ایران و دیو ۶۶
 اساطیر ایران و زن ۸۳
 اساطیر ایران و سرو ۷۳
 اساطیر ایران و مسئله آغاز ۶۴
 اساطیر ایران و موجودات مابعدالطبیعی ۶۶
 اساطیر تطبیقی ۷۴
 اساطیر در انسان ۳۵
 اساطیر سامی ۲۴
 اساطیر سامی و شخصیت‌های تاریخی آن ۲۴
 اساطیر هند و خدایان ۶۶
 اساطیر هند و دیوان ۶۶
 اساطیر هند و موجودات مابعدالطبیعی ۶۶
 اساطیر هندوایرانی و شباهت‌ها ۴۸
 اساطیر و تقابل زندگی و مرگ ۳۵
 اساطیر و حماسه ۲۱
 اساطیر و زبان‌شناسی ۲۶
 اساطیر و ساخت ۳۴
 اساطیر و عناصر تاریخی آن ۲۴
 اساطیر و مسئله آغاز ۶۴
 اساطیر و مطالعه بدیدارشناختی ۳۳
 اساطیر و ادبیات و شناخت اساطیر ایران ۵۵
 اسفندارمذ - آزمینشی
 استوت - سوشیانس
 اسطوره ۲۱، ۱۹، ۲۱
 اسطوره آفرینش (یا ۲)
 اسطوره اودیپ - اسطوره اودیپوس
 اسطوره اودیپوس ۳۶، ۲۸
 اسطوره اودیپوس و پیوند خویشی ۳۶، ۳۷
 اسطوره اودیپوس و تقابل در تقسیم‌بندی ساختی ۳۷
 اسطوره اودیپوس و تقسیم‌بندی آن ۳۶
 اسطوره اودیپوس و رهایی انسان ۳۷
 اسطوره اودیپوس و ساخت چهارگانه اسطوره ۳۶
 اسطوره گیلگمش ۷۳
 اسطوره از منظر اسطوره‌شناسان ۳۱
 اسطوره از منظر یونگ ۳۰
 اسطوره و اسطوره‌شناسان ۲۷
 اسطوره و باورهای اساطیری ۲۰
 اسطوره و تاریخ ۲۴
 اسطوره و حماسه ۲۱
 اسطوره و روش تفسیر تاریخی ۲۳
 اسطوره و روش‌های تفسیر آن ۲۳
 اسطوره و زبان ۳۴
 اسطوره و شناخت باطنی ۲۱
 اسطوره و علوم انسانی ۲۶، ۲۷
 اسطوره و مؤمنان ۲۶
 اسطوره و معرفت تاریخی ۲۱
 اسطوره و معرفتی فرهنگی ۲۱
 اسطوره‌ها و نظام اساطیری ۳۴
 اسفند - آزمینشی
 اسفندارمذ - آزمینشی
 اسفندیار ۸۹
 اسکندر ذوالقرنین (اسطوره اسلامی) ۳۲

♦ پ ♦

- باران در اساطیر ایران ۸۳
بالدر (اسطوره اسکندپناوی) ۳۲
باورهای اساطیری ۲۰
براهمنه ۳۸
برزین مهر ← آذر برزین مهر
بردان شناسی در اندیشه اساطیری ایران ۶۱
بسته وایی ← بستور
بستور ۸۷، ۸۹
بستور ← بستور
بند هشت ۵۶
بند هشت ← بند هشت
پنونیست، امیل ۳۹
بهرام ← ورتزغنه
بهمن ← وهمنه

♦ پ ♦

- پارت‌ها ۲۹
پارس‌ها ۲۹
پاریسیک ← زبان پهلوی ساسانی
پاشایی، ع. ۳۹ (پ.ا.)
پدیده ۳۳
پدیده اسطوره ۳۳
پر سیاوشان ← خون سیاوش
پرستشگاه ۷۱
تربیتی ۷۴ (پ.ا.)
پهلوانیک ← زبان پهلوی اشکانی
پهلوان ۹۵، ۹۴
پهلوان خورشیدی و ضمیر ناخودآگاه ۳۳
پهلوان در شاهنامه ۹۵
پهلوان و پیمان با پادشاه ۹۴
پهلوان و مردم عادی ۹۵
پهلوانان ۹۱
پهلوانان خورشیدی ۳۳
پهلوانان نازت ۴۰
پهلوانان و اعتقاد به مثبت و عدالت خداوندی ۹۱
پولودوروس ۲۸
پولونیکس ۳۶، ۲۹
پیش نمونه انسان ← گیومرت
پیک ایزدی ← سروش
پیوند خویشی و اسطوره اودیپوس ۳۶، ۳۷

♦ ت ♦

- تاریخ ۲۳
تاریخ بلعمی (ابوعلی بلعمی) ۵۶، ۲۳
تاریخ طبری (جریر الطبری) ۲۳ (پ.ا.)
تاریخ نگاری فارسی و افسانه پردازی ۲۳
تایلر، ادوارد ۲۷
تجسد ۷۰
ترویتی ۷۴ (پ.ا.)
تصور اخلاقی-دینی از جنگ ۸۵
تصور وحدت وجودی در اساطیر ایران ۶۹
تفسیر (تاویل) اسطوره ۳۴
تفسیر ابوالفتح ← روشن الجحان
تفسیر طبری ۲۶
تفسیر کتاب‌های دینی و تاریخ ۲۵
تفسیرهای قرآنی ۲۶
تن پسن ← کیهان
تن فرمان (صفت) ← سروش
تَهْمَن ← رستم
تَهْمَن ← تَهْمَن ← رستم
نور ۹۱
نورات ۲۴-۲۳، ۲۰
نورات و آفرینش جهان ۲۵
تیتان‌ها ۳۲
تیر ۴۵

♦ ث ♦

- ثُرْتَنُونَه ← فریدون
ثُرْتَنُونَه ← فریدون
ثنویت ← دوثنی

♦ ج ♦

- جانی ۳۹ (پ.ا.)
جاماسب ← جاماسب
جاماسب ۴۳ (پ.ا.)
جسد در اوستا ۷۲
جسمانیت ۷۰
جَم ← جمشید
جَم‌الْقَبْد ← جمشید
جمشاد ← جمشید
جمشاذ ← جمشید
جمشاسب ← جمشید

خشنزه و تیریه - خشنزه
خورشید ۳۳
خوره - فزه
خون سیاوش ۷۳
خونخواهی سیاوش ۹۲
خیونان ۸۷

♦ ♦ ♦

دارپوش ۴۸
داغ (همه داهی)
درهم آشفته - هاویه
دروغ ۴۲
دستور - بستور
دیائوس پیتیر - دیائوس
دینگرت - دینگرد
دیو بدعت - آشموشی
دیو - خداها - تیتان ها
دورکم، امیل ۲۷
دیائوس ۲۸ (پا. ۲)
دومزیل، ژرژ ۸۲، ۳۹، ۳۸
دومزیل و اساطیر هندواروپایی ۳۸
دومزیل و ایزدان هندواروپایی ۴۵، ۴۴
دومزیل و ایزدان یونانی ۴۵
دومزیل و ساخت اجتماعی اقوام هندواروپایی ۴۶
داهی (واحد اجتماعی) ۴۹
دینگرد ۵۶
دوئینی ۶۳
دوئینی در اندیشه اساطیری ایران ۶۳
دیه ۶۶
دیو ۶۶
دیو در اساطیر ایران ۶۶
دیوان در اساطیر هند ۶۶
دروگون ۷۱
دین بهی ۸۹

♦ ♦ ♦

ذهن ناخودآگاه ۳۱
ذهن و عین و خدا ۶۹

♦ ♦ ♦

راست (صفت) - زشن
رام ۸۱ (پا. ۱)

جمشاسپ - جمشید
جم شاه - جمشید
جمشید ۳۲، ۲۴
جمشید و گناه دروغ ۴۲
جمشیدون - جمشید
جمنشید - جمشید
جنگ

جنگ تورانیان و ایرانیان در شاهنامه ۸۸
جنگ در حماسه ایران ۹۲
جنگ کیخسرو با افراسیاب ۹۲
جنگ و ارتباطش با عدالت و پیمان ۹۰
جنگ و اندیشه اخلاقی - دینی ۸۵
جنگ و تصور اخلاقی - دینی ۸۵
جنگ و دوگانگی آن در حماسه ۸۹
جنگ و فکر دادگری پهلوانان ۹۲

جنگ‌های حماسی ۹۲
جنگ‌های قومی و علل اجتماعی و تاریخی ۹۲
جهانجو (صفت) - کیخسرو
جهاندارکی (صفت) - کیخسرو
جودرز - گودرز
جودرز - گودرز
جیومرت - گیومرت
جیومرت - گیومرت

♦ ح ♦

حماسه و اساطیر ۲۱
حماسه و اساطیر ایران ۶۵

♦ خ ♦

خدا (- هوزمژدا) ۶۲
خدا در اندیشه اساطیری ایران ۶۹
خدا و ذهن و عین ۶۹
خدا و وجودهای نیک ۷۰
خدایان
خدایان اقوام هندواروپایی (دومزیل) ۷۵
خدایان اقوام هندواروپایی ۴۳
خدایان خورشیدی ۳۳، ۳۲
خدایان در اساطیر هند ۶۶

خرداد - آذر فرنتیغ

خرداد - هتورونتاد

خزین - آذر فرنتیغ

خشنزه ۶۸

- رام ایزدی ← وید
رامشن ← رام
رامن ← رام
رامه ← رام
رسالة الظير (سهروردی) ۲۱
رستاخیز ۶۲
رستاخیز در اساطیر ایران ۶۲
رستاخیز و آتش ۷۱
رستم ۹۱، ۹۲-۹۷
رستم ← رستم
زش ← زشن
زش راست ← زشن
زشن ۷۸
زشنو ← زشن
زوج الجنان ← روض الجنان
روحانیان و طبقه اجتماعی هندواروپایی ۴۰
روحانیان و نظام اساطیری هندواروپایی ۴۰
روستم ← رستم
روستهم ← رستم
روض الجنان (ابوالفتح رازی) ۲۶
روبین تن (صفت) ← اسفندیار
دیگ ودا ۴۰، ۴۸، ۵۵
- ♦ ♦ ♦
- زنوس ۳۶، ۲۸
زئیری وئیری ← زربیر
زادگاه سوشیانس ۷۹ (پا. ۳)
زارشت نامه (کاوس رازی) ۵۶
زارشت نامه بهرام پژدو ← زارتشت نامه
زال ۲۱ (پا. ۱ الف)، ۹۲
زالی دستان ← زال
زالی زر ← زال
زبان
- زبان اوستایی ۵۲
زبان پارسی باستان ۵۲
زبان پهلوی اشکانی ۵۲، ۵۳
زبان پهلوی ساسانی ۵۲، ۵۳
زبان سُعدی ۵۲
زبان سکایی ۵۱
زبان مادها ۵۱
زبان شناسی و اساطیر ۲۷
زبان های ایرانی ۵۱
- زبان های پهلوی ۵۲
زارشت نامه ← زارتشت نامه
زارشت نامه بهرام پژدو ← زارتشت نامه
زارشت ۵۵
زارشت و اصلاح دین ۸۲
زروان ۶۲
زروان ← زروان
زروانیت (← زروان) ۶۲
زروانیت ← زروانیت
زروان ۸۷
زمان
زمان ازل ← زمان بی کرانه ← زروان
زمان بی کرانه (← زروان) ۶۲ (پا. ۲)
زمان در ادبیات زرتشتی ۶۲ (پا. ۲)
زمان در ادیان سامی ۶۲
زمان در اساطیر ایران ۶۲
زمان درنگ خدا ← زمان دوازده هزارساله ←
زمان کرانه مند
زمان دوازده هزارساله ← زمان درنگ خدا ←
زمان کرانه مند
زمان کرانه مند ۶۲ (پا. ۲)
زمین ۷۲
زن در اساطیر ایران ۸۳
زنای با محارم ۳۵
- ♦ ♦ ♦
- زوبیتر ← یوبیتر
- ♦ س ♦
- سینه ← سیمرخ
ساخت اجتماعی در اندیشه هندواروپایی ۲۱
ساخت شناسی (مکتب) ۳۸
ساخت شناسی و اسطوره ها ۳۴
ساقش ← سیاوش
سپینته آرمینی ← آزمینتی
سپینته قشینیو ← سپند قینو
سپینتودانه ← اسفندیار
سپندارمذ ← آزمینتی
سپند قینو ۶۸
سپنیداد ← اسفندیار
سزاقه ← سروش
سرسوتی ۷۵

شهریور ← خشتزه
شودزه ۳۸ (پا. ۵)
شیومرت ← گیومرت
شیومرت ← گیومرت

♦ ص ♦

صورت ذهنی آب ۳۳
صورت‌های خیالی ۲۲، ۲۱

♦ ض ♦

ضحاک ۲۲ (پا. ۱)، ۸۳
ضمیر ناخودآگاه جمعی ۳۱، ۳۰
ضمیر ناخودآگاه جمعی و فروید ۳۰
ضمیر ناخودآگاه جمعی و پنهان‌های اساطیر ۳۱
ضمیر ناخودآگاه جمعی و نیاکان اساطیری ۳۱
ضمیر ناخودآگاه جمعی و یونگ ۳۰
ضمیر ناخودآگاه و پهلوان خورشیدی ۳۳
ضمیر ناخودآگاه و شناخت اساطیر ۲۷

♦ ط ♦

طبقات
طبقات در ایران ۴۰
طبقات سه‌گانه آریایی‌ها و نقش آن‌ها ۷۲
طبقات سه‌گانه در اندیشه ایرانی ۴۲
طبقات سه‌گانه در کتیبه داریوش ۴۲
طبقه در نظام اساطیری هندواروپایی ۴۱

♦ ع ♦

عالم
عالم امکان در اساطیر ایران ۶۵
عالم غیرجسمانی ← میثو
عالم وجود در اساطیر ایران ۶۵
عبور از آتش ← آزمون وزه
عوامل طبیعت و آماشاسندگان ۶۸
غرور ← دروغ

♦ ف ♦

فر ← فزه
فراخکرت ← رستاخیز
فراخگرد ← کیهان
فوخ (لقب) ← فریدون

سرو در اساطیر ایران ۷۳
سروش ۷۸
سروش در دوره ساسانیان ۷۹
سروش و گردونه ۷۹
سزوشه ← سروش

شک ← داهی

سکاها ۴۸

سکستان ← سیستان

سلت‌ها ۴۳

سلم ۹۱

سن، کیشیتی مهن ۳۹

سنسکریت (زبان) ۴۸

سورقه ۷۴

سوشانس ← سوشیانس

سوشانت ← سوشیانس

سوشیانس ۳۲

سوشیانس و زادگاهش ۷۹ (پا. ۳)

شوشینت ← سوشیانس

شومه (شیره سکرآور) ۴۴

سیاورشن ← سیاوش

سیاوش ۹۲، ۷۳

سیاوش و خونخواهی ۹۲

سیاوش و رستم ۹۰

سیرنگ (لقب) ← سیمرغ

سیستان ۹۳، ۴۸

سیمرغ ۲۱ (پا. ۱)

سیمرغ در اوستا ۲۱ (پا. ۱)

سیمرغ در ادب عرفانی ۲۱ (پا. ۱ ب)

سیمرغ در ادبیات فارسی و عرب ۲۱ (پا. ۱ ب)

سیمرغ در شاهنامه ۲۱ (پا. ۱ الف)

سین-میرغ ← سیمرغ

♦ ش ♦

شاخه دزین (فریزر) ۲۷
شاه ایران سپاه (صفت) ← کیخسرو
شاه جهان (صفت) ← کیخسرو
شاه کندآوران (صفت) ← کیخسرو
شاه کهنرئوز (صفت) ← کیخسرو
شاه کیان (صفت) ← کیخسرو
شاه گُرد (صفت) ← کیخسرو
شاه گرین (صفت) ← کیخسرو
شاهنامه و جنگ توراتیان و ایرانیان ۸۸

فرخ کلاه (صفت) ← کیخسرو

فرخوگرد ← کیهان

فردوسی، ابوالقاسم ۹۴

فرنگرسین ← افراسیاب

فزه ۴۲

فرهنگ ۲۰

فروید، زیگموند ۳۰، ۲۹

فروید و تفسیر اسطوره اودیپوس ۲۸

فروید و ضمیر ناخودآگاه جمعی ۳۰

فروید و عقده اودیپوس ۳۰

فرویدون ۸۳، ۴۳

فرویدون و تقسیم سه گانه کشور ۴۳

فریزر، جرج ۲۷

فبیدیوس ۴۵

♦ ق ♦

قباد ← کیقباد

قدرت ۷۲

♦ ک ♦

کادموس ۳۶، ۲۸

کار اسطوره ۳۵

کاشت (مفهوم) ۳۹

کالوا (سرزمین/معنی) ۳۱ (پ. ۲)

کالوالا ۳۱

کاؤس ۹۲

کتاب‌های مقدس هندی ۴۰

کتیبه‌ها داریوش و شناخت زبان مادها ۵۱

کرنون ۲۹

کرساسپه ← گرشاسب

کرشاسب ← گرشاسب

کرشاسف ← گرشاسب

کرم هفتواد ۸۴

کشریه ۳۸

کشف الاسرار (مبیدی) ۲۵

کشور نیمروز ← سیستان

کنگ ← گنگ

کهورمرت ← گیومرث

کوستاسب ← گرشاسب

کولروو (پهلوان-خدا) ۳۱

کوه قاف ← البرز

کوی اوئن ← کاؤس

کوی کوات ← کیقباد

کوی کوانه ← کیقباد

کی (لقب) ← فریدون

کیانیان (سلسله) ۲۴

کیخسرو ۸۳، ۸۴، ۹۱، ۹۳-۹۴

کیخسرو مبارک (لقب) ← کیخسرو

کی خسرو ← کیخسرو

کیقباد ۹۳

کی قباد ← کیقباد

کی کاوس ← کاؤس

کی کاؤس ← کاؤس

کی گشتاسب ← گشتاسب

کیهان ۶۱

کیهان در اندیشه اساطیری ایران ۶۱

کیهان شناسی و شناخت اساطیر ایران ۶۲

کیومرث ← گیومرث

کیومرد ← گیومرث

کیومرد ← گیومرث

♦ گ ♦

گاو (جانور) ۷۳

گاو در اساطیر ۷۰

گَرز گاور (لقب) ← فریدون

گَرز به دست (صفت) ← گرشاسب

گَرزور (صفت) ← گرشاسب

گرساسف ← گرشاسب

گرشاسب ۷۷، ۴۲

گرشاسب ← گرشاسب

گرشاسف ← گرشاسب

گشتاسب ۸۷

گشتاسب ← گشتاسب

گشوادگان ← گودرز

گل شاه (لقب) ← گیومرث

گنگ (دژ) ۸۳

گنگ افراسیاب ۸۳

گو سرفراز (صفت) ← کیخسرو

گودرز ۹۳، ۹۲

گودرز گشوادگان ← گودرز

گودرزبان (خاندان) ۹۴، ۹۳

گیاه و آتش ۷۲

گیتی ۶۹

گیتی و آماشپندان ۷۴

مهر پیش از زرتشت ۷۶
مهر در دوره پارت ها ۸۵
مهر در دوره ساسانیان ۸۵
مهر در نقش ایرد جنگ ۷۸
مهر و ایردان همراه آن ۷۹، ۷۸
مهر و پرستش آن در دوره اشکانیان ۷۸
مهر و پرستش آن در دوره رومیان ۷۸
مهر و تأثیر اصلاح دینی زرتشت بر آن ۷۶
مهر و جایگاه آن ۷۷
مهر و نگه داری از عهد و پیمان ۷۷
مهرگان (جنین) - فریدون
میترا ۲۲
میترا و زرتشت در دوره اشکانیان ۷۶
میترا-زرتشت ۷۵، ۴۴
میتزه - میترا
میتزه - میترا
میل (مفهوم) ۳۵
میثو ۷۱، ۶۹، ۶۱

ن

نانتیه ۷۴، ۴۵ (پا. ۲)، ۷۵
ناهیه - سورژه
نجنس (مفهوم) ۳۹
نخستین انسان - گیومرت
نرمیش (صفت) - گرشاسب
نستور - بستور
نستوه - بستور
نظام
نظام اساطیری و اسطوره ها ۳۴
نظام گیتیانه اهریمنی ۷۴
نظریه ساخت فکر در انسان ۳۵
نفس مشترک - ضمیر ناخودآگاه جمعی
نمونه اولیه چهارپایان - گاودر اساطیر
نمونه عالی انسان - گیومرت
نمونه عالی چهارپایان - گاودر اساطیر
نمونه کامل مادر - زمین
نمونه نوعی عالی مادر - زمین

ه

هشوروتات ۷۴، ۷۳ (پا. ۳)، ۶۸
هشوروتنگه - کبخسرو
هاویه ۶۲، ۴۳

گیسودار (صفت) - گرشاسب
گیلگمش (اسطوره سومری) ۳۲
گینه نمزن - گیومرت
گیهان - کیهان
گیومرت ۱۹ (پا. ۲)

ل

لائبوس ۳۶، ۳۰، ۲۸
لابداکوس ۲۸
لونیوت، الیاس ۳۱ (پا. ۲)
لوی-استروس، کلود ۳۵
لوی-استروس و انسان ۳۵
لوی-استروس و تفسیر اسطوره اودیپوس ۳۵

م

مادها ۴۹
مارس (خدای جنگ) ۲۸ (پا. ۵)
مأمور حساب و میزان - سروش
مجلس التواریخ و القضا ۲۳
مرد راستکار (صفت) - گیومرت
مرداد - آمرتات
مردار در اوستا ۷۲
مرب زبان (صفت) - سیمرغ
مرب عنقا (صفت) - سیمرغ
مرب پرورده (صفت) - زال
مردا ۷۸ (پا. ۲)
مردنيسنا (آیین / پیروان) ۷۸
مسئله آغاز در اساطیر ۶۴
مشی و مشیانه ۱۹ (پا. ۲)
مکتب
مکتب روان شناسی فروید ۲۷
مکتب ساخت شناسی ۳۴
مکتب یونگ ۳۲
مکتب یونگ و افسانه کودک رها ۳۱
ملوک الطوائف ۹۳
منطق الطیر (عطارد) ۵۶، ۲۱
مهابارته ۵۵
مهابارات - مهابارته
مهاباراتا - مهابارته
مهابارت - مهابارته
مهر (ایزد) ۷۶، ۷۵
مهر - میترا

هپتو کرشور ← هفت کشور

هرا (← البرز) ۷۶، ۷۷

هرتسفلت، ارنست ۲۴

هردات ← هنوروتات

هرداد ← هنوروتات

هرمزد ← اهوزمردا

هرودس ← هیرودیس

هرودوت ← هرودوتوس

هرودوتوس ۴۸

هرودوس ← هیرودیس

هزینی ← هرا

هستی و عقاید دوران عتیق درباره آن ۲۰

هفت اقلیم ← هفت کشور

هفت کشور ۷۹

هفت خوان ۹۵

هفتواد ← کرم هفتواد

هنگنه ← گنگ

هون ها ← خبونا

هیرودیس کبیر ← هیرودیس

هیرودیس، کبیر ۳۱

وداها ۴۰

وَر ← وَره

وَرزَهغه ← وِرزَهغه

وِرزَهغه ۷۸، ۸۴، ۹۰

وَرنگه ← وَره

وَرنگه ۳۹ (پا. ۲)

وَره ۷۱

وَرزَهغه ← رستاخیز

وَرزَهغه ۴۴، ۶۶

وفاذاری ۹۴

وهرام ← وِرزَهغه

وهرمته ۶۸، ۶۷

ویبه ۹۵

ویشاسپه ← گُستاسب

ویبه ← ویشه

ویشنه ۳۸

ویو ۸۱، ۸۲، ۹۰

ویودر حماسه ۸۹

ویو و بهرام ۸۵

♦ ی ♦

یادگار زَریران ← یادگار زَریر

یادگار جاماسپی ۴۳

یادگار زَریر ۸۷

یادگار زَریران ← یادگار زَریر

یَته ← جمشید

یَته ← جمشید

یوپیتر ۲۸ (پا. ۲)، ۴۵

یوکاستا ۲۸، ۲۹-۳۰

یونگ، کارل گوستاو ۳۱، ۳۰

یونگ و اسطوره پهلوان خورشیدی ۳۳

یونگ و اسطوره ۳۰-۳۱، ۳۳

یونگ و ضمیر ناخود آگاه جمعی ۳۰

♦ و ♦

واستریوشان ۳۹، ۴۹

وای بد ← وای وت

وای به ← وای وه

وای خوب ← وای وه

وای وت ۸۱

وای وه ۸۱

وای ← ویو

وایو ← ویو

وحدت وجودی ۶۹

وجودهای نیک و خدا ۷۰

ودا ۴۸، ۵۵

تبرستان
www.tabarestan.info

انسان همیشه به جهان گرداگرد خود توجه داشته است. از این رو اسطوره، بیان و نمودگاری است از "شناخت" انسان از جهان که، گذشته از صورت ظاهر، برای انسان دارای معنایی باطنی و پنهانی نیز است. اسطوره از جهان، طبیعت، خدایان، دیوها و خلاصه از زندگی مادی و معنوی انسان پیشین سخن می گوید.

اساطیر نه تنها رابطه انسان را با نیروهای مابعدالطبیعی رقم می زند بلکه تعیین کننده ارتباط انسان با ادبیات، موسیقی، نقاشی، قصه ها و باورهای عامیانه، هنر و "معرفت" غیر علمی است. بنابراین، جای هیچ تردیدی نیست که برای شناخت عمیق فرهنگ یک ملت نمی توان از اساطیر آن بی خبر بود، چرا که اساطیر با جهان فرهنگی ای که بنیاد می گذارد تصویری از عشق و نفرت، ثروت و قدرت، امر جنسی، مرگ و ترس ترسیم می کند.



فرهنگ جاوید

۱۵۰۰۰ تومان



ISBN 978-600-6182-74-2

9 786006 182742